

# یاد غریب

یاد امام زمان خویش باشید

دکتر مهدی عسکری

مجموعه آثار



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# ياد غريب : به ياد امام زمان خویش باشیم

نویسنده:

مهدي خداميان آراني

ناشر چاپي:

بهار دلها

ناشر ديجيتالي:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

می شنیدم، این گونه قلبم به تپش می افتاد و همه وجودم، شوق دیدار تو می شد. کاش ضربان قلبم، ندای «یا مهدی» می گفت.

کاش به این باور می رسیدم که زندگی بدون تو، مرگ است و مرگ بدون معرفت تو، مرگ جاهلیت است.

به یاد دارم که چقدر برای حاجت های خودم به درگاه خدا گریه کردم، از سوز دل دعا کردم، اما به راستی آیا یک بار این گونه برای آمدنت، گریه کردم، اشک ریخته و دعا کرده ام؟ چرا فراموش کرده ام که تو هم صاحبِ زمان هستی و هم صاحب مکان! زمین و زمان به اذن خدا در اختیار توست. تو حجت خدا هستی و خدا به تو قدرتی بی نظیر داده است و تو تسلیم امر خدایی، هر زمان که او به تو اجازه بدهد از این قدرت برای پایان دادن به ظلم، بهره خواهی گرفت.

\*\*\* قرآن در سوره انفال، آیه 24 می گوید: «ای مؤمنان! وقتی خدا و پیامبر شما را به سوی چیزی فرا می خوانند که به شما زندگی می بخشد، پس آنها را اجابت کنید».

من باید فکر کنم، خدا و پیامبر مرا به چه چیزی فرا می خوانند، چه چیزی باعث زندگی واقعی می شود؟ آیا خوردن و آشامیدن و بهره بردن از لذت های حیوانی، معنای زندگانی است؟ زنده بودن، یک حرکت افقی است، از گهواره تا گور، اما زندگی یک حرکت عمودی است، از زمین تا اوج آسمان ها! آقای من! مولای من!



این ولایت و محبت شماس است که معنای زندگی واقعی است، کسی که از ولایت شما بهره ای ندارد، زنده است، اما از حقیقت زندگی به دور است، قلب او مرده است، زیرا با حجت خدا ارتباط ندارد، خدا مرا به سوی ولایت تو فرا می خواند تا در غوغای روزگار، تباه نشوم و عشق این دنیا، مرا نابود نکند. (1)

ص: 11

---

1- . نحن صمّ بکم عما جاء به محمّد: البرهان ج 2 ص 664، تفسیر الثعلبی ج 4 ص 341، الدر المنثور ج 3 ص 176، فتح القدیر ج 2 ص 298.

چقدر زیباست که هر صبح، روزم را با یاد تو آغاز کنم و «دعای عهد» بخوانم.

دعای عهد، دعایی است که بعد از نماز صبح، خوانده می شود، گویا با خواندن این دعا، در لشکر تو، حضور خود را اعلام می دارم.

هر لشکری در هر جای دنیا، اول صبح، برنامه صبحگاه دارند، همه نیروها در این برنامه شرکت می کنند، همه دوستان تو در سرتاسر جهان، دعای عهد را می خوانند و با تو عهد و پیمان می بندند تا تو را یاری کنند. من هم باید همانند آنان، این کار را انجام بدهم.

چقدر زیباست که در قنوت نماز، برای آمدن تو دعا کنم! هر صبح جمعه، «دعای نلبه» بخوانم، دعایی که نجوای منتظران توست، روز آمدن تو، روز جمعه خواهد بود و برای همین در صبح جمعه، مشتاقان تو، دعای نلبه می خوانند و آمادگی خود را برای یاری تو اعلام می دارند.

کاش عصر جمعه که فرا می رسید، غم و اندوهی را که به دلم می افتاد با بغض دوری تو همراه می کردم، کاش بغضی که در هستی نفهته است را درک می کردم، همان بغضی که از طولانی شدن غیبت تو تا جمعه دیگر حکایت می کند.

کاش به گونه ای باشم که دیگران از من بوی انتظار تو را استشمام کنند! چقدر زیباست اگر من بی تاب دیدار تو باشم و برای آمدن تو، لحظه شماری کنم، از جان و مال خویش برای زنده نگاه داشتن یاد تو خرج کنم که این یک سرمایه گذاری بزرگ برای روز قیامت است، خدا به این کار من، بیش از هر کار دیگری، پاداش می دهد.

چه زمانی به این باور می رسم که فاصله بین من و تو، فاصله مکانی نیست، تو در کنار من هستی، مهم این است که رفتار و کردار من، از گناه به دور باشد و تواز من راضی باشی، وقتی تواز کارها و اعتقادات و باورهای من خشنود باشی، وقتی من با دوستان تو دوست باشم و با دشمنان تو، دشمنی کنم، آن وقت دیگر، فاصله ای بین من و تو نیست، گویا من در خیمه تو و در کنار تو هستم.

ص: 13

به برکت وجود تو، همه روزی می خورند، اگر خدا باران می فرستد، اگر خورشید می تابد، به خاطر توست، اگر تو نباشی، زمین بر هم پیچیده می شود.

خدا به خاطر تو این هستی را برپا نگه داشته است، حکایت آن کشاورزی را شنیده ام که به خاطر درختان میوه، باغ خود را آبیاری می کرد، البته در پای درختان، علف های دیگر هم سیراب می شدند، خدا این جهان را به خاطر تو و پدران معصوم تو آفریده است، خدا فیض و رحمت خود را بر شما نازل می کند، در این میان، موجودات دیگر هم از این رحمت، بهره ای می برند. ولی اگر تو یک لحظه نباشی، نظام هستی به هم می ریزد.

هر کجای جهان، قلبی می تپد و نفسی در سینه جاری است، هر کجا اثری از زندگی هست از برکت وجود توست. همه هستی به اذن خدا بر سر سفره تو، مهمان هستند. اما چه شده است که صاحب سفره را فراموش کرده اند؟

\*\*\* تو خزینه خدا هستی، هر نعمتی در این دنیا خدا به من داده است، تو واسطه آن بوده ای، اگر من به این نکته توجه بیشتر بنمایم، آن وقت است که محبت تو در دلم بیشتر جلوه می کند و شما را بیشتر دوست خواهم داشت.

اگر چشم من می بیند، اگر گوش من می شنود، اگر قدرت دارم از جا برخیزم و راه بروم، همه این کارها به دلیل وجود توست:

«وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا» (1) و به راستی که زمین به نور تو، روشن شده است، منظور از «نور»، وجود توست، اگر تو نباشی، همه چیز در تاریکی و نابودی فرو می رود. همه این ها را خدا به تو داده است، تو در بالاترین مقام این جهان هستی و بیش از همه به خدا نیاز داری. تو باید این قدرت را از خدا بگیری و سپس آن را به همه موجودات عطا کنی، همه این ها به اذن خداست.

همه برکت هایی که در جهان است با عنایت شماست، در «زیارت جامعه» چنین می خوانم:

«بِكُمْ فَتَحَ اللَّهُ وَبِكُمْ يَخْتِمُ وَبِكُمْ يَنْزِلُ الْغَيْثُ...».

شما همه کاره این جهان هستی هستید، در همه زمان ها و مکان ها، از عرش گرفته تا این دنیای خاکی، همه کارها به شما برمی گردد، خدا شما را محور جهان هستی قرار داده است، حرف اول و حرف آخر را شما می زنید، از اول هستی شما بوده اید و تا آخر هم شما خواهید بود. هر کس که با خدا کار دارد باید به در خانه شما بیاید، به اذن خدا، شما همیشه و همواره، همه کاره جهان

ص: 15

---

1- . سوره زمر، آیه 69. الْمُفْضَلُ بْنُ عُمَرَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَقُولُ: إِنَّ قَائِمَنَا إِذَا قَامَ أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا الْإِرْشَادُ لِلْمُفِيدِ ج 2 ص 381، الغيبة للطوسي ص 468، بحار الأنوار ج 52 ص 321.

# فهرست

۵	فهرست
۷	یاد غریب : به یاد امام زمان خویش باشیم
۷	مشخصات کتاب
۷	اشاره
۱۳	شماره ۱
۱۵	شماره ۲
۱۸	شماره ۳
۲۰	شماره ۴
۲۴	شماره ۵
۲۷	شماره ۶
۳۰	شماره ۷
۳۲	شماره ۸
۳۶	شماره ۹
۴۰	شماره ۱۰
۴۳	شماره ۱۱
۴۶	شماره ۱۲
۴۹	شماره ۱۳
۵۳	شماره ۱۴
۵۶	شماره ۱۵
۵۹	شماره ۱۶
۶۲	شماره ۱۷
۶۶	شماره ۱۸
۷۲	شماره ۱۹
۷۸	شماره ۲۰

۸۱	شماره ۲۱
۸۵	شماره ۲۲
۹۰	شماره ۲۳
۹۳	پیوست ها
۱۰۱	منابع
۱۰۸	مسابقه کتاب خوانی
۱۱۲	درباره مرکز

## یاد غریب : به یاد امام زمان خویش باشیم

### مشخصات کتاب

سرشناسه: خدامیان آرانی، مهدی، 1353 -

Khuddamiyan Arani, Mehdi

عنوان و نام پدیدآور: یاد غریب [کتاب] / مهدی خدامیان آرانی.

مشخصات نشر: قم: بهار دلها، 1396.

مشخصات ظاهری: 96 ص.؛ 22×22 س م.

شابک: 50000 ریال: 0-85-8449-600-978

وضعیت فهرست نویسی: فیپا

یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس.

موضوع: محمدبن حسن (عج)، امام دوازدهم، 255ق -

موضوع: نثر فارسی -- قرن 14

Persian prose literature -- 20th century: موضوع

رده بندی کنگره: PIR8040/د 2463 ی 2 1396

رده بندی دیویی: 8/862فا8

شماره کتابشناسی ملی: 4786411

ص: 1

اشاره



شما کتاب «یاد غریب» را مطالعه می کنید، این کتاب، حکایت یک عشق آسمانی و بیان گر یک پیمان و یک شوق و اشتیاق است! این کتاب از غربت امامی سخن می گوید که سال ها در انتظار است تا ما از خواب غفلت بیدار شویم.

در این کتاب تلاش می کنم از آقا و مولایمان حضرت مهدی علیه السلام بنویسم و قدمی هر چند کوتاه در زنده نگاه داشتن یاد او انجام بدهم.

جا دارد نهایت احترام خود را تقدیم همه استادانی کنم که از اندیشه های آنان، بهره زیادی برده ام. از خدا می خواهم توفیقم دهد تا بتوانم این مسیر را ادامه دهم.

مهدی خُدایان فروردین 1396 شمسی

خدا تورا پیشوای نجات بخش ما قرار داده است، ولی ما تورا از یاد برده ایم، نمی دانم چه زمان می آید که همه ما به این باور برسیم که پناه همه ما تویی! شیطان در کمین نشسته است، او پدر و مادر ما را از بهشت بیرون کرد، او امروز هم تلاش می کند تا ما را از «بهشت معنوی» بیرون کند، اعتقاد به تو و انتظار آمدن تو، همان «بهشت معنوی» است، شیطان خیلی ها را از این بهشت بیرون کرد، آنان را به سراب ها دلخوش نمود و یاد تورا از آنان گرفت، اگر چه آنان از نیامدنت خوشنودند، اما دل هایشان از آرامش به دور است، در این دنیا، همواره آرامش را جستجو می کنند ولی به آن نمی رسند.

بهشت من چیست؟ بهشت آنجایی است که قلبم آرام باشد! در سایه ولایت دل به آرامش می رسد.

\*\*\*

ص: 7

او از راه دوری به مدینه آمده بود تا امام صادق علیه السلام را ببیند. وقتی خدمت آن حضرت رسید چنین گفت: «آقای من! دعا کنید که اهل بهشت باشم». امام به او نگاهی کرد و فرمود: «تو همین الان در بهشت هستی، تو باید دعا کنی که خدا تو را از بهشت بیرون نکند». وقتی او این سخن را شنید، تعجب کرد و با خود گفت: وقتی روز قیامت برپا شود، آن وقت نیکوکاران به بهشت می روند. هنوز که قیامت برپا نشده است تا کسی به بهشت برود.

امام تعجب او را دید، برای همین به او فرمود:

-- آیا تو ولایت ما را قبول داری؟ -- آقای من! بله. من به ولایت شما ایمان دارم.

-- مگر نمی دانی هر کس ولایت ما را قبول داشته باشد، در بهشت است، تو باید از خدا بخواهی که مبادا از بهشت رانده شوی! **(U)** \*\*\*  
وقتی من تو را باور دارم، در انتظار آمدنت هستم و برای ظهورت دعا می کنم، در بهشت خدا هستم، شیطان تلاش می کند تا مرا از این بهشت بیرون کند، او مرا به دنیا و آنچه در دنیا است، مشغول می کند، کار را به آنجا می رساند که دنیا، مهم ترین حاجت من می شود، عشق دنیا دلم را پر می کند و من فراموش می کنم برای ظهورت دعا کنم.

از امروز باید با خود عهد ببندم بیشتر به یاد تو باشم، هر کس «کیما» دارد می تواند مس را به طلا تبدیل کند، یاد تو همچون کیماست، وقتی به یاد تو باشم، عشق دنیایی از دلم رخ می بندد و عشق تو در آن می نشیند، آن وقت است که آرامش بهشت را با تمام وجود خود حس می کنم.

ص: 8

---

1- . کنا عند أبي عبد الله فقال رجل في المجلس : أسأل الله الجنة فقال أبو عبد الله: أأنتم في الجنة فاسألوا الله أن لا يخرجكم منها فقالوا: جعلنا فداك نحن في الدنيا؟ فقال: أأنتم تقرون يامامتنا؟ قالوا: نعم، فقال: هذا معنى الجنة... المحاسن ج 1 ص 161، بحار الانوار 68 ص 102.

من باید نام و یاد تو را زنده کنم، نباید گرفتار غفلت بشوم، باید کاری کنم که دوستان و اطرافیانم به تو توجه پیدا کنند، چقدر زیباست که در شبانه روز، لحظاتی برای خلوت با تو قرار بدهم، با تو سخن بگویم و درددل کنم.

به راستی قطب نمای دل من، کجا را نشان می دهد؟ زندگی من چه سمت و سویی دارد؟ بارها شنیده ام که تو «قطب جهان» هستی! باید فکر کنم که آیا قطب نمای دلم، تو را نشان می دهد؟ باید دل را به عشق تو پیوند بزنم و از غیر تو دوری کنم، باید زندگی ام، رنگ تو را داشته باشد و همواره یاد تو را بر دل های دیگران پیوند زنم.

کسی که عاشق می شود وقتی نام معشوقش را می شنود، ناخودآگاه قلبش از شوق به تپش می افتد، این نشانه عشق است، کاش من هم وقتی نام تو را

به واسطه شما خدا رحمت خود را بر بندگانش نازل می کند و بلاها را از آنان دور می کند، شما ستون جهان هستی هستید، اگر شما نباشید، زمین و زمان در هم می پیچد. اگر برای یک لحظه، «حجّت خدا» نباشد، جهان نابود خواهد شد.

\*\*\* اکنون وقت آن است جمله ای از «دعای عدیله» را ذکر کنم:

«بِیْمِنِهِ رُزِقَ الْوَرَى...».

به برکت تو همه روزی می خورند، با وجود توست که آسمان و زمین برپا است، همه هستی، سفره مهربانی توست، وقتی این سفره باز شد، زمین و زمان آفریده شد، عرش، خورشید، ماه و آسمان خلق شد، همه این ها به وجود تو وابسته است، اگر تو نباشی، هیچ کدام از این ها نمی توانند به وجود خود ادامه بدهند، وقتی تو نباشی، همه جهان نابود می شود. این قانونی است که خدا در این جهان قرار داده است.

اگر من بخواهم خیمه ای برپا کنم، باید یک چوبی را ابتدا پیدا کنم، آن را عمود قرار بدهم و بعد خیمه خود را بر پایه آن چوب برافراشته کنم. خیمه من بر آن عمود وابسته است، اگر یک لحظه آن عمود را بردارم، خیمه سرنگون می شود.

خدا قبل از این که جهان را بیافریند، نور شما را آفرید، نور شما را عمود هستی قرار داد، برای همین است که همه هستی به وجود شما وابسته است.

امروز اگر زمین و زمان برپا است، به خاطر وجود توست. در هر نفسی که من می کشم به تو وابسته ام، هر بازدمی که دارم، به تو وابسته ام، همه جهان در

همه لحظاته‌ش به تو وابسته است. وقتی من نماز می‌خوانم، به رکوع و سجده می‌روم، سر سفره تو هستم. این قدرت در بدن من است، خدا به من داده است، اما این قدرت به واسطه تو در وجود من جاری می‌شود. تو واسطه هر خیر و برکت و نعمت هستی.

اگر به این معرفت برسیم، دیگر جدایی بین من و تو برای یک لحظه هم، امکان ندارد، افسوس که غفلت مرا فرا می‌گیرد و تو را فراموش می‌کنم، این نعمت‌ها را در راه غفلت تو، خرج می‌کنم، مشکل اینجاست، وگرنه جدایی بین من و تو نیست، تو از خود من به من نزدیک‌تری!

ص: 17

یک قطره آب، چه کاری می تواند بکند؟ نه تشنه ای را سیراب می سازد، نه گلی را می رویاند و نه جایی را آباد می کند، ولی هنگامی که این قطره به اقیانوس وصل می شود، می تواند کشتی ها را حرکت بدهد، ماهی ها را در دل خودش روزی بدهد، وقتی خورشید بر آن بتابد، ابرهای بزرگ تولید کند و دشت های تشنه را سیراب سازد، رودها را جاری کند و...

من همانند آن قطره آب هستم، آن قدر ناچیز که به حساب نمی آیم، اما آنگاه که وجودم با عشق تو همراه شد، دیگر به اقیانوس وصل می شوم. قرآن از من می خواهد تو را دوست بدارم، خدا به پیامبر چنین وحی کرد:

«قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى».

مزد رسالت پیامبر این است که من تو را دوست بدارم، در این دوستی، دشمنان تو را شریک نکنم، در این دوست داشتن، اخلاص داشته باشم. خدا

که به من این گونه فرمان می دهد، می خواهد من به تو وصل بشوم، تو حجت خدا هستی، همه کاره خدا در این جهان! این دوستی من برای خدا و تو، نفعی ندارد، نفع آن به خود من می رسد، اگر من بخواهم به سعادت و کمال برسم، باید راه عشق تو را بپیمایم.

این خاصیت عشق است که انسان را به معشوق وصل می کند، اگر من عاشق تو بشوم و همه جا یاد تو را زنده کنم و در جستجوی رضایت تو باشم، دیگر به تو وصل شده ام، همانند آن قطره که به اقیانوس وصل شد، آن وقت است که فقط چیزی را می خواهم که تو می خواهی، اراده من در اراده توفانی می شود، قدرت تو در دست من جاری می شود، تو اجازه می دهی و من با این که ناچیز هستم با قدرت تو می توانم شگفتی بیافرینم، دست من، واسطه ای می شود تا قدرت تو جلوه گر شود.

\*\*\* بلقیس، پادشاهی بود که در سرزمین «سبا» حکومت می کرد، او خورشید را می پرستید. حضرت سلیمان علیه السلام او را به بیت المقدس دعوت کرد تا او را به توحید و یکتاپرستی هدایت کند.

سلیمان علیه السلام تصمیم گرفت تا کاری فوق العاده انجام دهد تا بلقیس با دیدن آن راحت تر بتواند حقیقت را دریابد، سلیمان علیه السلام دوست داشت که تخت باشکوه بلقیس را از سبا به بیت المقدس بیاورد، تخت بلقیس بسیار بزرگ و گران قیمت بود، آن را با انواع جواهرات آراسته بودند و مأموران زیادی از آن نگهبانی می کردند.



سلیمان علیه السلام رو به اطرافیان خود کرد و گفت: «ای بزرگان! کدام یک از شما می تواند تخت بلقیس را قبل از آن که آنان به اینجا برسند، برای من بیاورد».

فاصله بیت المقدس و محل حکومت بلقیس، بیش از هزار کیلومتر بود، رفت و آمد به آنجا بیش از یک ماه زمان می خواست.

«آصف» به سلیمان علیه السلام گفت: «من آن تخت را فوری و در فاصله چشم به هم زدن نزد تو می آورم». آصف از یاران سلیمان علیه السلام بود و به آن مقام رسیده بود که سلیمان علیه السلام قسمتی از اسم اعظم خدا را به او یاد داده بود.

اینجا بود که سلیمان علیه السلام به او اجازه داد، ناگهان همه دیدند که تخت باشکوه بلقیس در مقابل آنان است. همه از این کار آصف تعجب کردند، این معجزه ای بزرگ بود.

به راستی آصف چگونه توانست این کار را انجام دهد؟ در آن زمان، سلیمان علیه السلام حجت خدا بود، آصف در پیروی از حجت خدا به این قدرت رسیده بود، او همانند قطره ای بود که به اقیانوس وصل شده بود، برای همین بود که او توانست این شگفتی را بیافریند.

آقای من! مولای من! امروز هم کسانی که از شیعه واقعی تو هستند به اذن تو می توانند شگفتی ها بیافرینند.

روزهای آخر زندگی پیامبر بود، پیامبر در بستر بیماری بود و در تب می سوخت، اثر زهری که دشمنان به آن حضرت داده بودند، آشکار شده بود، گروهی از مسلمانان به عیادت او آمدند. پیامبر به آنان رو کرد و گفت: «برای من قلم و دوات بیاورید تا مطلبی برای شما بگویم بنویسید تا هرگز گمراه نشوید».

پیامبر نگران بود که مسلمانان گمراه شوند، او در روز عید غدیر، علی علیه السلام را به عنوان جانشین خود معرفی کرده بود، اما در آن لحظه می خواست سخنی نوشته شود و برای همیشه از او به یادگار باقی بماند.

یکی از جا برخاست تا قلم و دوات برای پیامبر بیاورد، ناگهان عمر فریاد برآورد: «سر جای بنشین! این مرد هذیان می گوید، قرآن ما را بس است».<sup>(1)</sup> این چه سخنی بود؟ چه دسیسه ای در کار بود؟ معلوم بود که می خواهند

ص: 21

---

1- . فقال عمر : إنّ رسول الله قد غلب عليه الوجع ، وعندنا القرآن ، حسبنا كتاب الله : مسند أحمد ج 1 ص 336 ، صحيح البخاری ج 7 ص 9 ، صحيح مسلم ج 5 ص 75 ، السنن الكبرى ج 3 ص 433 ، صحيح ابن حبان ج 14 ص 561 ، شرح نهج البلاغه ج 2 ص 55.

جامعه را از هدایت اهل بیت علیهم السلام جدا کنند. پیامبر بارها از مردم خواست از قرآن و اهل بیت علیهم السلام پیروی کنند؟ رستگاری جامعه در پیروی از این دو می باشد، اما وقتی شعار «قرآن ما را بس است»، آمد، راه سعادت گم شد! آقای من! امروز من باید به هوش باشم، اگر تو را فراموش کنم و قرآن را به گونه ای تفسیر کنم که مرا به سوی تو رهنمون نکند، راه را گم کرده ام. تو قرآن ناطق هستی، ولایت تو، حقیقت قرآن است، قرآن مرا به سوی تو دعوت می کند.

\*\*\* در سوره حمد چنین می گویم:

«اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ...».

از خدا می خواهم که مرا به راه مستقیم هدایت کند، می دانم عده ای می خواهند به سوی خدا بروند، اما بیراهه می روند و رستگار نمی شوند. راه مستقیم، همان راه ولایت امامان معصوم علیهم السلام است، امروز تو امام و پیشوای من هستی، خدا از من خواسته است تا ولایت تو را قبول کنم و پیرو تو باشم، به سوی تو بیایم به هدایت تو، رهنمون شوم. (1) در ادامه سوره حمد چنین می گویم:

«صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ».

«خدایا! مرا به راه کسانی که به آن ها نعمت داده ای رهنمون کن!». برترین نعمت کدام است؟ خدا به چه کسانی این نعمت را عطا کرده است؟ منظور از این نعمت، نعمت محبت و ولایت توست! من از خدا می خواهم مرا از کسانی قرار بدهد که به آنان نعمت ولایت تو داده شده است.

ص: 22

---

1- ونحن الصراط المستقیم، ونحن عیبه علمه، ونحن تراجمه وحیه، ونحن أركان توحیده: معانی الأخبار ص 35، بحار الأنوار ج 24 ص 12؛ صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ، یعنی محمداً وذرّيته: معانی الأخبار ص 36، بحار الأنوار ج 24 ص 13 (اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ)، یعنی أمير المؤمنين: تفسير العیاشی ج 1 ص 24، بحار الأنوار ج 82 ص 23 و ج 89 ص 240، و حزبه، و عیبه علمه، و حجّته و صراطه و نوره، و رحمه الله و برکاته: عیون أخبار الرضا ج 1 ص 305، من لا یحضره الفقیه ج 2 ص 609، تهذیب الأحکام ج 6 ص 95، وسائل الشیعه ج 14 ص 309، المزار لابن المشهدی ص 523، بحار الأنوار ج 99 ص 127، جامع أحادیث الشیعه ج 12 ص 298.

«خدایا! مرا از راه کسانی که به آنان غضب کرده ای دور کن، مرا از راه کسانی که گمراه شده اند، دور کن» (1) به راستی خدا به چه کسانی، غضب کرده است؟ هر کس دشمن توست، به خشم و غضب خدا، گرفتار شده است. این سخن پیامبر است: «هر کس امام زمان خود را نشناسد، به مرگ جاهلیت می میرد».

\*\*\* از کودکی وقتی به مسجد می رفتم، بعد از نماز جماعت، همه رو به قبله می ایستادند و چنین می گفتند:

السلام عليك يا صاحب الزمان! السلام عليك يا شريك القرآن! من هم این جملات را تکرار می کردم، بعد از سال ها به این حقیقت رسیده ام که تو «شریک قرآن» هستی! (2) آری، وقتی قرآن را کتابی بدانم که مرا به سوی تو فرا می خواند، نماز هم رنگ و بوی تو را پیدا می کند، کاش همه قرآن را این گونه می فهمیدیم! آری، در نماز، سوره حمد می خوانم، اکنون معنای واقعی دعای این سوره را درک می کنم، من در سوره حمد، دو درس می آموزم: درس محبت به تو و درس دشمنی با دشمنان تو! این گونه است که نماز با ولایت تو، قبول می شود.

هر روز در نماز از «راه مستقیم» می گویم، این راه، راه توست، تو حقیقت نماز هستی، اساس دین، ولایت توست.

ص: 23

- 
- 1- . فی قوله: «اهْتَدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ»، قال: قولوا- معاشر العباد - : أرشدنا إلى حبّ محمد وأهل بيته: مناقب آل أبي طالب ج 2 ص 271، بحار الأنوار ج 24 ص 16، الغدير ج 2 ص 311، نهج الإيمان لابن جبر ص 539.
  - 2- . در زیارت امام حسین چنین می خوانیم: السلام عليكم يا باب المقام، السلام عليك يا شريك القرآن: المزار لابن المشهدی ص 426، وراجع اقبال الاعمال ج 3 ص 241، بحار الانوار ج 98 ص 366.

خدا در قرآن از ما می خواهد تا در انجام کارهای خیر از یکدیگر پیشی بگیریم:

«فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ...».

اگر بخواهم به این سخن قرآن عمل کنم، باید وقتی که اذان می گویند، زودتر از همه به سوی نماز بشتابم، وقتی شخص نیازمندی را در جامعه می بینم، زودتر از دیگران به او کمک کنم، این گونه من از آنان هستم که در «خیرات» از یکدیگر پیشی می گیرند.

به راستی کدام خیر از دوستی و محبت تو، بالاتر است؟ این آیه مرا به سوی بهترین «خیرات» که ولایت توست، فرا می خواند. اگر ولایت تو را نداشته باشم، خیرات دیگر من هم بی معنا می شود و خدا آن را قبول نمی کند! در زیارت جامعه چنین می خوانم:

إِنْ ذُكِرَ الْخَيْرُ كُنْتُمْ أَوْلَاهُ وَأَصْلُهُ وَفَرَعُهُ...

در هر کجا خیر و خوبی ذکر شود، تو اصل و فرع آن خوبی هستی! هر کس به سوی خوبی ها برود، در واقع به سوی تو آمده است.

همه خوبی ها با تو آغاز شده است، زیرا خدا نور تو و نور سیزده معصوم دیگر را در آغاز خلقت آفرید، خدا همه خوبی ها را اول به شما داد.

تو اصل همه خوبی ها هستی! تو فرع خوبی ها هستی! همه خیرها و زیبایی ها نزد توست، تو جایگاه همه زیبایی ها و خوبی ها می باشی.

آری! هر کس به دنبال خوبی ها باشد، سرانجام به تو می رسد، هر کس گلی از گلستان خوبی ها بچیند، باید بداند آن گل از بوستان توست.

من فدای تو بشوم! چگونه بتوانم مدح و ثنای تو را بنمایم؟ چگونه خوبی ها و زیبایی های تو را بشمارم؟ خوب می دانم خدا مرا به خاطر تو دوست دارد، خدا مرا به خاطر ولایت تو، عزیز کرد و نعمت ایمان واقعی را به من عطا نمود و مرا از عذاب نجات داد و از گرداب های غم رهایی بخشید! من فدای تو بشوم! در سایه محبت تو بود که من دین راستین را شناختم، به خاطر این که من تو را دوست داشتم و ولایت تو را قبول نمودم، خدا مشکلات زندگی ام را برطرف نمود، ولایت و محبت تو باعث شد تا زندگی من زیبا شود.

با ولایت تو توحید و خداپرستی، کامل می شود، بدون ولایت تو، هیچ کس نمی تواند به مقام توحید دست پیدا کند.

شرط قبولی اعمال بندگان، ولایت توست، اگر کسی ولایت تو را قبول نداشته باشد، خدا هیچ عبادتی را از او قبول نمی کند.

عده ای دوست دارند که مردم از تو بترسند، خشنودی آنان در این است که شیعیان تو را از تو دور کنند تا آنان کمتر برای آمدن تو دعا کنند. آنان به مردم می گویند: «وقتی امام زمان بیاید، جوی خون به راه می اندازد، اگر او بیاید اول گردن ما را می زند».

آنان با این سخنان، مردم را از ظهور تو می ترسانند، در حالی که تو تجسم مهربانی خدا هستی. وقتی فقط از برق شمشیر تو حرف می زنند، بزرگ ترین تهمت را به تو می زنند و در حق تو ظلم می کنند.

ظهور تو وابسته به دعای شیعیان است، وقتی عده ای این تهمت ها را به تو می زنند، دیگر مردم از صمیم قلب برای آمدنت دعا نمی کنند و همین می تواند باعث عقب افتادن ظهور تو باشد.

هر کس با سخنانی باعث شده است که مردم از تو بترسند، باید توبه کند و از

خدا بخواهد خطای او را ببخشد، او باید از مهربانی تو برای مردم سخن بگوید تا جبران خطایش را بنماید.

تو همچون پیامبر، مایه رحمت برای همه جهانیان می باشی! «رَحْمَةٌ لِّلْعَالَمِينَ».

وقتی به احادیث مراجعه می کنم می بینم تو را با این ویژگی ها معرفی کرده اند:

«رَحْمَةُ اللَّهِ الْوَاسِعَةُ»، «كَاشِفَ الْبَلَوَى»، «غَوَّثَ»، «كَهْفَ»، «مُزِيلَ الْهَمِّ» ای مهربانی وسیع خدا! ای بر طرف کننده بلاها! ای پناه ما! ای پشتیبان ما! ای کسی که همه غم و غصه ها را از بین می بری! آری، هیچ کس در این دنیا به مهربانی تو نمی رسد، امروز هیچ پناهگاهی از تو محکم تر نیست، هیچ فریادرسی از تو دلسوزتر و مهربان تر نیست! هیچ مشکل گشایی از تو توانا تر نیست! هیچ دستی از تو کریم تر و بخشنده تر نیست! \*\*\* یکی از شیعیان نزد امام رضا علیه السلام رفت و به او خبر داد که مردم درباره «مقام امام» سخن می گویند، آن حضرت تصمیم گرفتند تا حقیقت این مقام را بازگو کنند، برای همین این سخنان را بیان کردند: «امام همچون پدری مهربان و برادری دلسوز است، امام همانند مادری که نسبت به فرزند خردسالش عشق می ورزد به شیعیانش مهربانی می کند».

در این زمان، خدا تو را پناه و دادرس بیچارگان و درماندگان قرار داده است، تو



از هر کس، مهربان تر هستی و در زمان ظهور، دلسوزانه مردم را به اطاعت از دین حق فرا می خوانی. تو دانش آسمانی را به مردم یاد می دهی، برای آنان روشنگری می کنی، آنان را موعظه می نمایی، حق را آشکار می کنی، تا آنجا که اگر کسی کمترین آمادگی برای پذیرش حق را داشته باشد، به راه حق هدایت می شود و برای همین است که حتی مسیحیان و یهودیان، دسته دسته به تو ایمان می آورند.

روشن است که اگر عدالت بخواهد جایگزین باطل شود، باید تخت ستمگران را واژگون کرد، برای آن که مظلومان و ستمدیدگان تاریخ بتوانند نفس راحتی بکشند باید با ستمکاران مبارزه کرد، وقتی ستمکاران، نصیحت ها و پندها را نمی پذیرند و حاضر به اصلاح نیستند، اینجا دیگر کار به مبارزه می رسد، وقتی آن ستمکاران دست به سلاح می برند باید به جنگ آنان رفت و آنان را سر جای خود نشانند. شمشیری که در دست توست برای مقابله با آن ستمکاران است، تو می آیی تا حکومت ظلم و ستم آنان را پایان ببخشی.

\*\*\* روزگار ظهور تو، بهار دل ها و مایه شادمانی همه است، زندگی واقعی انسان در آن زمان آشکار می شود، آن وقت است که انسان طعم آبادانی و راحتی را می چشد.

هر کس گوشه ای از روزگار ظهور تو را درک کند، می فهمد که آنچه ما امروز به آن دل خوش کرده ایم، زندگی نیست.

آری، در آن روزگار، هیچ کس فقیر و نیازمند نمی ماند، مردم برای صدقه دادن

به دنبال شخص فقیری می گردند ولی پیدا نمی کنند و به هر کس که می خواهند صدقه بدهند او می گوید: «من بی نیاز هستم» (1) در آن روزگار، باران بسیار می بارد، زمین گیاهان خود را آشکار می سازد، کینه ها از دل ها برطرف می گردد، امنیت همه جا را فرا می گیرد. بیماران شفا می گیرند، باران به اندازه کافی می بارد، سرتاسر زمین سرسبز می شود.

کینه ها از دل ها می رود، مردم با هم مهربان می شوند، عقل انسان ها کامل می شود. مردم فقط خدا را می پرستند، تمام مرزهای جغرافیایی برداشته می شود، همه زمین با یک حکومت و قانون اداره می شود، هر کس در هر زمان بخواهد می تواند به شرق یا غرب دنیا با امنیت سفر کند و کسی مانع او نمی شود.

ص: 29

---

1- . راجع: مسند احمد ج 2 ص 53.

شیخ مفید در قرن پنجم هجری زندگی می کرد، آن زمان از غیبت تو فقط دو قرن گذشته بود، در آن زمان، شیخ مفید بزرگ ترین دانشمند شیعه بود و در میان شیعیان جایگاه ویژه ای داشت، تو نامه ای برای او نوشتی و در آن نامه از نکته مهمی سخن گفتی.

در اینجا قسمتی از آن نامه را ذکر می کنم: «ای شیخ مفید! اگر شیعیان بر وفای به عهد و پیمان خود متحد می شدند، ظهور من این قدر به تأخیر نمی افتاد و آنان می توانستند مرا ببینند و این سعادت برای آنان زودتر به دست می آمد. ای شیخ مفید! آن چیزی که شیعیان را از من دور کرده است و باعث طولانی شدن غیبت شده است گناهان و خطاهای شیعیان است، من هرگز از آنان چنین انتظاری نداشتم». (1) چه خطا و گناهی بالاتر از این که شیعیان تو را از یاد برده اند، عهد و پیمانی

ص: 30

---

1- . ولو أن أشياعنا وفقهم الله لطاعته ، على اجتماع من القلوب في الوفاء بالعهد عليهم ، لما تأخر عنهم اليمن بلقائنا ، ولتعجلت لهم ، السعادة بمشاهدتنا ، على حق المعرفة وصدقها منهم بنا ، فما يحبسنا عنهم إلا ما يتصل بنا مما نكرهه ، ولا نوره منهم ، والله المستعان ، وهو حسبنا ونعم الوكيل: الاحتجاج ج 2 ص 325، بحار الانوار ج 53 ص 176.

که با تو داشته اند را فراموش کرده اند. ما از یاد تو غافل شده ایم، این غفلت برای ما عادی شده است، خیلی ها هفته ها می گذرد و از تو یادی نمی کنند، آنان به غیبت تو، عادت کرده اند و به فکر غم ها و غصه های تو نیستند، به سراب دلخوش شده اند.

وقتی من این نامه تو را با دقت خواندم به این نتیجه رسیدم که بی قرار نبودن برای تو، بی وفایی به دوست، دل تنگ نشدن برای تو، عهدشکنی است.

خیلی ها خیال می کنند که تو در جایی دور دست زندگی می کنی، حال آنکه تو در همین جامعه، در میان ما هستی. به راستی چرا عده ای غیبت تو را به معنای «نبودن تو» گرفته اند؟ وای بر مردمی که تو را از یاد برده اند و به بازی های دنیای خود مشغول شده اند، وای بر کسانی که از خورشیدی همچون تو غفلت نمودند و به نور یک چوب کبریت، دل خوش کرده اند! وای بر ما که غفلت از تو، باعث غربت تو شده است و این غفلت به اندازه ای شده است که دل تو را به درد آورده است! دشمنان تو آرزو دارند ما برای تویی قرار نشویم! وقتی شیعیان تو را فراموش کردند و به تویی وفایی نمودند، غیبت تو این قدر طولانی شد.

بیش از هزار سال از این پیام و نامه تو می گذرد. در این سال های دراز، هیچ اتحادی برای وفا به آن عهد و پیمان انجام نگرفت، همان عهد و پیمانی که شیعه با تو بسته است همچنان در غفلت و فراموشی است.

کوتاهی و عدم وفا به آن پیمان، باعث شد که هم شیعه و هم بشر از بزرگ ترین نعمت محروم شوند و روزگار غیبت تو ادامه پیدا کند و بشر در

اگر شیعیان به یکباره دلشان از همه جا بریده شود و فقط متوجه تو شوند و از خدا ظهور تو را بخواهند، حتماً خدا به تو اجازه ظهور را می دهد، این یک حقیقت است.

ولی افسوس و صد افسوس که از هر صد نفر، یک نفر هم پیدا نمی شود که با تمام وجود، برای ظهور تو دعا کند، امروز دل تو از این غفلت بزرگ، خون است، امروز کسی از تو مظلوم تر نیست! \*\*\* از پیمانی که شیعیان با تو دارند سخن گفتم، پیمانی که آیه 172 سوره «اعراف» از آن سخن می گوید. روزی که خدا از آنان سؤال کرد:

«... أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى...».

در این آیه خدا از روزی سخن می گوید که از همه سؤال کرد «آیا من پروردگار شما نیستم؟» آنان همه گفتند: «آری، ما گواهی می دهیم که تو پروردگار ما هستی».

آن روز چه روزی بود؟ در چه زمانی خدا خود را معرفی کرد و از آنان اعتراف گرفت؟ از امام باقر علیه السلام این سؤال را پرسیدند و آن حضرت چنین پاسخ داد: «خدا فرزندان آدم را از پشت او بیرون آورد، آنان مانند ذره های کوچکی بودند. خدا در آن روز، خودش را به آنان معرفی کرد...» (1) قرآن در این آیه از «روز میثاق» یا «عالم ذر» سخن می گوید.

ص: 32

---

1- اخرج من ظهر آدم ذریته... فخرجوا كالذّر...: الکافی ج 2 ص 7، التوحید ص 330، علل الشرایع ج 2 ص 525، مختصر بصائر الدرجات ص 150، بحار الأنوار ج 3 ص 279، ج 5 ص 245.

عالم ذرّ، مرحله ای از خلقت است، در آن مرحله، خدا انسان ها را به صورت ذرّه های کوچکی آفرید و با آنان سخن گفت، آنان خدا را شناختند و به حق اعتراف کردند.

آن روز، روز میثاق بزرگ بود، خدا در عالم ذرّ، خودش را به همه معرفی کرد و از همه گواهی گرفت، در وجود آنان، حسّی درونی را به امانت گذاشت تا آن ها را به سوی یکتاپرستی رهنمون سازد.

در آن روز، خدا از همه پیمان گرفت و پیامبران و جانشینان آنها را هم برای همه مشخص نمود و آنان را معرفی نمود، سپس از همه خواست تا از آنان، پیروی کنند، آن روز، همه این پیمان را پذیرفتند. (1) این سخن امام باقر علیه السلام است: «خدا در عالم ذرّ از شیعیان ما برای ولایت ما پیمان گرفت». (2) آری، تو آخرین جانشین پیامبر هستی، اگر چه از دیده ها پنهان هستی ولی مؤنان واقعی تو را از یاد نمی برند، آنان در «عالم ذرّ» پیمان بستند و همواره بر این پیمان خود وفادار ماندند، آنان که بر آن پیمان خود ماندند، رستگار شدند.

ص: 33

---

1- . فاقروا له بالطاعة و ميز الرسل و الانبياء و الاوصياء... تفسير العياشي ج 2 ص 41، البرهان ي تفسير القرآن ج 2 ص 611، بحار الانوار ج 5 ص 258.

2- . ان الله اخذ ميثاق شيعتنا بالولاية لنا و هم ذر: المحاسن ج 1 ص 135، الكافي ج 1 ص 436، بحار الانوار ج 5 ص 250.

ستمکاران می دانستند که تو حکومت ظلم آنان را نابود خواهی کرد، برای همین در تلاش بودند تا تو را شهید کنند، خدا تو را از دیده ها پنهان کرد و روزگار «غیبت» تو آغاز شد، شیعیان به ستم ها و ظلم های فراوان گرفتار شدند، تو چهار نفر را به عنوان نماینده خود در جامعه قرار داده بودی و از طریق آنان، پیام های خود را برای شیعیان می فرستادی (البته بعد از مدتی، دیگر تو نماینده خاصی در جامعه قرار ندادی و از مردم خواستی تا در مسائل مورد نیاز به راویان حدیث مراجعه کنند و از آنان جواب سؤالات خود را بپرسند).<sup>[1]</sup> تو به «محمد بن عثمان» که دومین نماینده تو بود، پیام مهمی را فرستادی.

آن پیام این بود: «ای شیعیان! برای ظهور من زیاد دعا کنید که گشایش شما در ظهور من است».

شیعیان برای ظهور تو دعا می کردند، اما تو از آنان خواستی تا زیادتر دعا کنند،

ص: 34

---

1- . اما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواه حدیثنا: کمال الدین ص 484، وسائل الشیعه ج 27 ص 140.

منتظران واقعی هرگز از چشم انتظاری تو خسته نمی شوند و دست از دعا برای آمدن تو بر نمی دارند، آنان می دانند که گشایش در همه امور، فقط به ظهور تو وابسته است.

دعا برای آمدن تو، بهترین عبادت است و هیچ چیز مانند آن، خدا را خوشحال نمی کند. کسی که برای ظهور تو دعا کند، گناهانش بخشیده می شود، با این کار، بلاها از او دور می شود و خیر و برکت زیادی به او می رسد، روزی اش زیاد می شود، عمرش طولانی می گردد و از تشنگی روز قیامت نجات می یابد.

خدا مزد رسالت پیامبر را محبت به اهل بیت علیهم السلام قرار داده است، کسی که برای ظهور تو دعا می کند به این دستور خدا عمل کرده است.

اگر من برای آمدن تو دعا کنم، دین خدا را یاری کرده ام، شیطان را خشمگین نموده ام، ثواب کسی را دارم که پیامبر را یاری کرده است و در راه او، جهاد کرده است.

وقتی غم ها به دل من هجوم می آورند، با دعا برای ظهور تو می توانم این غم ها را از بین ببرم، با این کار، تو را که مظلوم تر از همه هستی را یاری کرده ام و از دعای تو بهره برده ام.

آری، همه شیعیان باید بدانند که خدا هیچ کاری را به اندازه دعا برای ظهور تو، دوست ندارد، این کار باعث شادی دل پیامبر و حضرت فاطمه علیها السلام و امامان معصوم می شود.

این سخن امام کاظم علیه السلام است: «مهدی از دیده ها پناه می شود ولی یادش از دل های مؤنان هرگز فراموش نمی شود».<sup>(1)</sup>

ص: 35



آری، شیعه واقعی در هر زمان و مکان به وظایفی که بر عهده دارد، عمل می کند و همراه آن وظایف تلاش می کند با دعا برای ظهور تو با توارتباط قلبی داشته باشد و هرگز از یاد تو غافل نمی شود.

دعا برای ظهور، دعا برای همه زیبایی هاست. زیباترین دعای هستی این است:

اللهمَّ عَجِّلْ لَوْلِيكَ الْفَرَجَ.

ص: 36

روزگاری است که تو از دیده ها پنهان هستی، شیعیان تو در امتحان ها و سختی ها گرفتار شده اند، به این فکر می کنم که راه نجات کجاست؟ چگونه می توان از این سختی ها عبور کرد؟ راه نجات را در سخن پدر تو می یابم، امام عسکری علیه السلام چنین می فرماید: «فرزندم مهدی برای مدتی طولانی از دیده ها پنهان خواهد شد، در آن روزگار مردم زیادی از دین خدا دست برمی دارند و هلاک می شوند، کسانی از آن فتنه ها نجات پیدا می کنند که بر اعتقاد به امامت مهدی ثابت بمانند و همواره برای ظهور دعا کنند»<sup>(1)</sup> و وقتی این سخن را می خوانم، راه را پیدا می کنم، اگر تو را باور داشته باشم و همیشه برای ظهور تو دعا کنم، از فتنه ها نجات می یابم، خدا در دعا برای تو

ص: 37

1- . إسحاق بن سعد الأشعري، قال: دخلتُ على أبي محمد الحسن بن علي 8 وأنا أريد أن أسأله عن الخلف من بعده، فقال لي مبتدئاً: يا أحمد بن إسحاق، إنَّ الله تبارك وتعالى لم يُخلِ الأرض منذ خلق آدم 7، ولا يُخلِّها إلى أن تقوم الساعة، من حجَّه لله على خلقه، به يدفع البلاء عن أهل الأرض، وبه يُنزَّل الغيث، وبه يُخرج بركات الأرض. قال: فقلتُ له: يا بن رسول الله، فمن الإمام والخليفة بعدك؟ فنهض 7 مسرعاً فدخل البيت، ثم خرج وعلى عاتقه غلام كأنَّ وجهه القمر ليله البدر من أبناء الثلاث سنين، فقال: يا أحمد بن إسحاق، لولا كرامتك على الله عزَّ وجلَّ وعلى حججه ما عرضتُ عليك ابني هذا، إنَّه سمِّي رسول الله صَلَّى اللهُ عليه وآله وكنيته، الذي يملأ الأرض قسطاً وعدلاً كما مُلئت جوراً وظلماً. يا أحمد بن إسحاق، مَثَلُهُ في هذه الأُمَّة مَثَلُ الخضر 7، ومَثَلُهُ مَثَلُ ذِي القرنين، والله ليغيبنَّ غيبه لا ينجو فيها من الهلكة إلاّ من ثبته الله عزَّ وجلَّ على القول بإمامته، وفقه فيها للدعاء بتعجيل فرجه... كمال الدين ص 384، معجم أحاديث الإمام المهدي ج 4 ص 267، أعلام الوري ج 2 ص 248، كشف الغمّه ج 3 ص 333.

این اثر را قرار داده است، این کار خداست. خدا چنین اراده کرده است که هر کس برای ظهور تو بیشتر دعا کند به ساحل نجات نزدیک تر باشد.

\*\*\* کشتی هایی که در اقیانوس به حرکت در می آیند برای این که بتوانند راه را پیدا کنند باید هر لحظه با قطب نما مسیر خود را کنترل کنند، هر چه دقت قطب نما، بیشتر باشد، هر چه کنترل مسیر زیادتر باشد، خطر انحراف از مسیر کمتر است.

دعا برای ظهور تو باعث می شود که من با تو ارتباط قلبی پیدا کنم، خدا تو را مایه هدایت و رستگاری قرار داده است، وقتی قطب نما می کند من به سوی عشق تو باشم، معلوم است که دیگر راه را گم نمی کنم و از فتنه ها نجات پیدا می کنم. وقتی من زیاد برای ظهور تو دعا می کنم، در واقع قطب نما وجود خودم را تنظیم می کنم، با این کار، مسیر را گم نمی کنم و در این اقیانوس فتنه ها، منحرف نمی شوم.

درست است که آخر الزمان است و جامعه در هجوم فتنه ها گرفتار شده است، اما خدا هیچ گاه بندگان خوب خودش را رها نمی کند، کسی که برای ظهور تو دعا می کند به قوی ترین قطب نما دنیا دست یافته است، قلب او با تو ارتباط گرفته است و از میان همه فتنه ها به سلامت عبور می کند، او راه خود را به درستی تشخیص می دهد و به سوی سعادت و رستگاری رهنمون می شود.

قطب نما در دل تاریکی شب هم به خوبی کار می کند، برای ناخدای کشتی که از قطب نما استفاده می کند، روز با شب فرقی نمی کند، او راه را به راحتی

تشخیص می دهد، اما آن ناخدا که قطب نمای او خراب شده است در تاریکی شب در حیرت و گمراهی می ماند.

دعا برای ظهور تو، همان قطب نمای دل من است. اگر این قطب نما را داشته باشم، در اوج سیاهی ها هم راه را گم نمی کنم.

ص: 39

تو جلوه لطف و مهربانی خدا هستی، پس چرا ظهور تو به تأخیر افتاده است؟ این سؤالی است که شیخ طوسی به خوبی به آن پاسخ داده است.

خواجه نصیرالدین طوسی در قرن هفتم هجری زندگی می کرد. او یکی از دانشمندان بزرگ شیعه است.

او درباره علت طولانی شدن روزگار غیبت تو چنین می گوید: «وجود امام زمان، لطفی از طرف خداست. ظهور او هم لطف دیگری است، اما علت این که او از دیده ها پنهان است به خاطر رفتار ما می باشد».

آری، غفلت ما و پیمان شکنی ما، باعث شده است که روزگار غیبت تو، طولانی بشود! ما چه زمانی از این خواب غفلت، بیدار خواهیم شد! کی از این خطای خود، توبه خواهیم نمود؟ غیبت تو، همانند خانه نشینی حضرت علی علیه السلام است! او امیر مؤمنان و جانشین

پیامبر بود، پیامبر در روز عید غدیر دست او را بلند کرد و به همه گفت: «هر کس من، مولای اویم، این علی مولای اوست» (1) ولی مردم بعد از پیامبر، به غفلتی بزرگ مبتلا شدند و حجت خدا را از یاد بردند. آنان در محلی به نام «سقیفه» جمع شدند و با ابوبکر بیعت کردند. علی علیه السلام که دلباخته حکومت نبود، او تسلیم امر خدا بود، مردمی که ادعای ایمان داشتند باید امتحان می شدند، آنان حجت خدا را تنها گذاشتند و غرق دنیاخواهی خود شدند.

بعد از مدتی، عده ای از زنان مدینه نزد فاطمه علیها السلام آمدند و به او گفتند: «چرا علی علیه السلام برای گرفتن حق خود به سقیفه نیامد. فاطمه علیها السلام به آنان چنین جواب داد: «امام همچون کعبه است که مردم باید به سویش بروند، نه آنکه او به سوی مردم برود» (2). آری، این سنت خداست. همه ما باید امتحان بشویم، تو که شیفته حکومت دنیا نیستی، خدا از تو خواسته است صبر کنی، صبر تو همچون صبر جدت علی علیه السلام است، بیش از هزار سال است که شیعیانی که ادعای ایمان دارند، در امتحان خدا قرار گرفته اند. امروز هم روز ماست، ما چقدر به پیمانی که با تو بسته ایم، وفادار مانده ایم؟ این سنت خداست. تو به سوی ما نمی آیی، خدا چنین مقدر کرده است، این ما هستیم که باید از خواب غفلت بیدار شویم، باید به سوی تو بیاییم، آن وقت است که ظهور تو فرا می رسد و خدا به تو فرمان می دهد تا از پس پرده غیبت برون آیی و عدل و داد را در جهان برپا سازی.

ص: 41

- 
- 1- بصائر الدرجات ص 97، قرب الإسناد ص 57، الکافی ج 1 ص 294، التوحید ص 212، الخصال ص 211، کمال الدین ص 276، معانی الأخبار ص 65، کتاب من لا یحضره الفقیه ج 1 ص 229، تحف العقول ص 459، تهذیب الأحکام ج 3 ص 144، کتاب الغیبه للنعمانی ص 75، الإرشاد ج 1 ص 351، کنز الفوائد ص 232، الإقبال بالأعمال ج 1 ص 506، مسند أحمد ج 1 ص 84، سنن ابن ماجه ج 1 ص 45، سنن الترمذی ج 5 ص 297، المستدرک للحاکم ج 3 ص 110، مجمع الزوائد ج 7 ص 17، تحفه الأحوذی ج 3 ص 137، المعجم الأوسط ج 1 ص 112، المعجم الكبير ج 3 ص 179، نصب الرایه ج 1 ص 484، کنز العمال ج 1 ص 187، ج 11 ص 332، 608، تفسیر الثعلبی ج 4 ص 92، شواهد التنزیل ج 1 ص 200، الدر المنثور ج 2 ص 259.
  - 2- مثل الأمام مثل الكعبه اذ تؤی ولاتأتی: بحار الانوار ج 36 ص 353.

\*\*\* زمانی تو می آیی که جامعه شیعه پیمانی را که با تو بسته اند به یاد آورند و از این گناه بزرگ توبه کنند، معلوم است وقتی سخن از توبه می شود، تکلیف چیست. جامعه ای که یاد تو را زنده کرد از زشتی ها و گناهان فاصله می گیرد. چگونه ممکن است کسی مشتاق ظهور تو باشد و از آن غفلت بزرگ توبه کرده باشد، اما اهل تقوا نباشد؟ کسی که یاد تو را در دل ها زنده می کند، در واقع از مردم می خواهد تا از گناهان فاصله بگیرند، گناه و معصیت خدا، دل تو را به درد می آورد. وقتی محبت تو در جامعه ریشه دواند و سوسه های شیطان رنگ می بازد.

عشق تو با دل و جان آدمی کاری می کند که انسان از گناه فاصله بیشتری می گیرد و ترک همه گناهان، آرزوی دل او می شود.

وقتی جامعه ای از غفلت یاد تو پشیمان شد و برای آمدن تو، لحظه شماری کرد به سوی پاکی ها حرکت کرده است. آری، هنگامی که شیعیان فهمیدند که گناه، دل تو را به درد می آورد و ظهور را به تاخیر می اندازد، از گناه و معصیت و فساد فاصله می گیرند و اینجاست که مقدمه ظهور تو فراهم می شود. مقدمه ظهور تو، پاکی و تقوای جامعه است.

پیامبر و یازده امامی که قبل از تو بوده اند، از تو سخن گفته اند، مادرت حضرت فاطمه علیها السلام هم از تو یاد کرده است، آری، تو همان مولایی که خوبان جهان به تو افتخار کرده اند.

پیامبر در روز غدیر به مردم چنین گفت: «مهدی یاری کننده دین خداست، همه پیامبران به او بشارت داده اند، او ولیّ خدا در روی زمین می باشد».

حضرت علی علیه السلام بارها در فراق تو اشک ریخت و از نهاد دل، آه کشید و گفت:

«آه! چقدر دوست دارم او را ببینم»، «مهدی تنها و غریب است»، «پدر و مادرم به فدای او باد!».

حضرت فاطمه علیها السلام گفت: «خوشا به حال کسی که امام زمانش را دوست بدارد و محبت او را در دل داشته باشد».

امام حسن علیه السلام گفت: «هر کس امام زمانش را شناسد و از دنیا برود، به مرگ



جاهلیت مرده است». امام حسین علیه السلام است نیز از تو یاد کرد، امام سجاد علیه السلام منتظران تو را بهترین مردم همه زمان ها معرفی کرد و این گونه ارزش انتظار تو را بازگو کرد، کسی که منتظر واقعی تو باشد، مقامش از شهدای کربلا بالاتر است.

امام باقر علیه السلام گفت: «اگر در زمان مهدی علیه السلام بودم، جانم را فدای او می نمودم».

امام صادق علیه السلام در فراق تو اشک ریخت و آه از دل کشید و خطاب به تو چنین گفت: «ای آقای من! غیبت تو، خواب از چشمان من ربوده است خاطر من را پریشان کرده است».

وقتی امام کاظم علیه السلام از تو یاد کرد بارها چنین گفت: «پدر و مادرم به فدای او!»، «او غریب و تنها است».

هنگامی که امام رضا علیه السلام نام تو را شنید، دست روی سرش گذاشت و برای تو دعا کرد و از خدا ظهور تو را طلبید.

وقتی امام جواد علیه السلام از تو یاد کرد، گریه زیادی نمود و برای غربت و مظلومیت تو اشک ریخت.

امام هادی علیه السلام به شیعیان سفارش نمود که همواره چشم به راه تو باشند و از یاد تو غفلت نکنند و تو را از یاد نبرند.

امام عسکری علیه السلام تو را به شیعیان معرفی کرد و گفت: «این پسر مهدی علیه السلام است که سرانجام همه دنیا را پر از عدل و داد خواهد کرد».

از پیامبر تا پدرت امام عسکری علیه السلام بارها از تو سخن گفتند، خضر علیه السلام که پیامبری بلندمرتبه است، افتخارش این است که خادم درگاه توست. حضرت

عیسی علیه السلام هم سال های سال است در انتظار ظهور توست و آرزوی او این است که در بیت المقدس پشت سر تو نماز بخواند. (1)

\*\*\* در اینجا می خواهیم از ماجرای نماز عیسی علیه السلام سخن بگویم:

وقتی تو در مکه ظهور می کنی به کوفه می آیی و در آنجا حکومت عدل و داد برقرار می کنی، سپس به سوی فلسطین حرکت می کنی. وقتی به بیت المقدس میرسی، چند روز در آنجا می مانی تا روز جمعه فرا می رسد.

در آن روز، عده زیادی از مسیحیان در این شهر جمع خواهند شد، چه اجتماع باشکوهی برپا می شود، همه منتظر هستند. نگاه خیلی ها به سوی آسمان است، ابری سفید آشکار می شود، جوانی بر فراز آن ابر است، دو فرشته هم همراه او هستند.

آن ابر به سوی زمین می آید، شوری در میان مسیحیان برپا می شود، آن جوان، عیسی علیه السلام است. (2) آن ابر سفید، کنار بیت المقدس قرار می گیرد، عیسی علیه السلام از آن پیاده می شود. مسیحیان که از شادی در پوست خود نمی گنجند به طرف او می روند و می گویند که ما همه یاران و انصار تو هستیم، ولی عیسی علیه السلام پاسخ می دهد: «شما یاران من نیستید». (3) همه مسیحیان تعجب می کنند. عیسی علیه السلام، بدون توجه به آنان، حرکت می کند. او به سوی تو می آید که در محراب ایستاده ای و یارانت پشت سرت نشسته اند و منتظرند تا وقت نماز شود.

ص: 45

---

1- معاشر الناس، فآمنوا بالله ورسوله والنور الذي أنزل، أنزل الله النور فيّ ثم في عليّ، ثمّ النسل منه إلى المهدي: الاحتجاج ج 1 ص 77، إقبال الأعمال ج 2 ص 247، بحار الأنوار ج 37 ص 132؛ معاشر الناس، إني نبيّ وعليّ وصيّي، ألا- إن خاتم الأئمّه منّا القائم المهدي...: روضه الواعظين ص 97، الاحتجاج ج 1 ص 80، التحصين ص 588، بحار الأنوار ج 37 ص 213، وراجع بحار الانوار ج 51 ص 151،

2- «تحمله غمامه، واضح يده على منكب ملكين»: كتاب الفتن للمروزي ص 347، تاريخ مدینه دمشق ج 1 ص 229.

3- ثمّ يأتيه النصاري فيقولون: نحن أصحابك، فيقول: كذبتم، بل أصحابي المهاجرون بقيه أصحاب الملحمه، فيأتي مجمع المسلمين: كتاب الفتن للمروزي، ص 347.

عیسی علیه السلام به سوی محراب می آید، او نزد تو می آید و سلام می کند، جواب می شنود و با تو دست می دهد.

توبه او رو می کنی و می گویی: «ای عیسی! جلو بایست و امام جماعت ما باش». (1) عیسی علیه السلام پاسخ می دهد: «من به زمین آمده ام تا وزیر تو باشم، نیامده ام تا فرمانده باشم، من نماز خود را پشت سر شما می خوانم». (2) نماز بر پا می شود، همه مسیحیان با تعجب نگاه می کنند. عیسی علیه السلام پشت سر تو نماز می خواند، اینجاست که بسیاری از آنها مسلمان می شوند و به جمع یاران تو می پیوندند.

ص: 46

---

1- «وینزل عیسی بن مریم... فبقول له أمیرهم: یا روح اللّٰه تقدّم، صلّ»: مسند أحمد ج 4 ص 217، تفسیر ابن کثیر ج 1 ص 593، الدر المنثور ج 2 ص 243.

2- . فبقول: بل صلّ أنت بأصحابک، فقد رضی اللّٰه عنک، فإتّما بعثت وزیراً ولم أبعث أمیراً: کتاب الفتن للمروزی ص 347.

تو واسطه فیض خدا بر جهان می باشی، فرشتگان، انسان ها و هر چه در این جهان به چشم می آید، به خاطر تو زنده و پابرجاست، به خاطر تو باران می بارد، به خاطر توست که کره زمین، آرام است و اهلش را فرو نمی برد! تو آن آب زندگانی هستی که اگر لحظه ای نباشی، همه می میرند، گلها می خشکند، درختان نابود می شوند.

ای صاحب زمان! ای صاحب مکان! ای شریک قرآن! ای ولیّ امر! ای ولیّ عصر! تو نجات دهنده انسان هایی! یگانه حجّت خدایی، پس چرا این چنین غریب و مظلومی؟ تو که سلطان جهانی، چرا غریب مانده ای؟ چرا از یاد رفته ای؟ فرشتگان افتخار می کنند که خدمتگزار دوستان و شیعیان تو باشند، پس چرا ما از تو غافل شده ایم؟

ما برای امام حسین علیه السلام گریه ها کرده ایم، برای مظلومیت حضرت علی علیه السلام اشک ریخته ایم، مجلس روضه برگزار کرده ایم، خیابان ها را سیاه پوش کرده ایم، برای حضرت فاطمه علیها السلام گریه کرده ایم، اما چه کسی برای مصیبت غربت و مظلومیت، اشک ریخته است؟ چه کسی غیبت تو را «مصیبت» می داند؟ چه کسی از داغ دوری تو، دلش سوخته است؟ امروز علی علیه السلام برای تو گریه می کند، فاطمه علیها السلام برای مظلومیت تو، اشک می ریزد، چشمان حسین علیه السلام بر غربت تو اشکبار است... همه پیامبران بر تو می گریند.

\*\*\* وای بر من! کجا ایستاده ام؟ کجا هستم؟ چگونه زندگی می کنم؟ آیا «غیبت» تو را عادی می دانم و به آن عادت کرده ام یا آنکه آن را «مصیبت» می دانم؟ دانستم و خطا کردم، نمک خوردم و نمک دان شکستم! مولای من! عزیز دل من! جانم به فدای تو! مرا دریاب که از فتنه های این روزگار می ترسم، از غم غربت تو که خودم باعث آن شده ام می هراسم! مرا دریاب! آقای من! دشمنان تو که تکلیفشان مشخص است، آنان از غیبت، خشنودند، اما من چه می کنم؟ کجا ایستاده ام؟ وقتی من در بی خیالی به سر بیرم و غیبت تو را مصیبت نمی دانم، به غفلت گرفتار شده ام و با این غفلت، دل تو را به درد آورده ام و دشمنان تو خشنود کرده ام.

آقای من! من پشیمان هستم! من به خطای خود اعتراف می کنم! مرا ببخش!

ای جلوه مهربانی خدا! مرا ببخش! چه کنم؟ کسی به من نگفت که غیبت تو، مصیبت است! کسی برای من این سخن ها را نگفت.

مولای من! گویا بدون حضور تو ما راحتیم! از بس تو را صدا زدیم و به فکر تو نبودیم، دیگر بی خیال ظهور تو شدیم، آری، وقتی که یاد تو رها شد، یاد دیگران در دل ما جای گرفت...

ص: 49

مسلمانان در روز غدیر با حضرت علی علیه السلام بیعت کرده بودند، ولی بعد از پیامبر، آنان در «سقیفه» جمع شدند و با ابوبکر بیعت کردند، این اتفاق با برنامه ریزی خط نفاق انجام شد.

خط نفاق برای رسیدن به هدف خود از سال ها پیش برنامه ریزی کرده بود و برای این که بتواند حکومت را به دست بگیرد مردم را از «حجت خدا» غافل کرد. آری، وقتی مردم «حجت خدا» را از یاد ببرند، خط نفاق می تواند بر آنان حکومت کند.

آتشی که در «سقیفه» روشن شد، هنوز شعله می کشد، «سقیفه» حضرت علی علیه السلام را خانه نشین کرد و مظلومیت او را رقم زد، این «سقیفه» بود که حادثه کربلا را پیش آورد مردم جامعه با پیروی از سیاست سقیفه، امامان را در اوج مظلومیت قرار دادند.

امروز هم تو مظلوم هستی و غریب! کسانی که محبت ریاست در دل دارند دوست دارند تا مردم تو را از یاد ببرند، سیاست آنان غفلت از یاد توست، تو که حجت خدا می باشی، آنان چنان دچار غرور و خودخواهی شده اند که خود را سلطان بزرگ دنیا می خوانند و نمی گذارند نامی از تو برده شود، آنان نمی خواهند آزادگان جهان با تو آشنا شوند.

آنان می خواهند خودشان باشند و قدرت خودشان و دیگر هیچ! آنان در اوج تاریکی اند و تاریکی را می خواهند و دشمن روشنایی اند و برای همین، جایگاه تو را غصب کرده اند، آنان که تاریک اند، دشمن خورشیدند.

«اهل سقیفه» علی علیه السلام را خانه نشین کردند و تو را هم از چشم ها غایب نمودند، اگر علی علیه السلام درد دلش را با چاه بیان کرد و شرح غربتش را به بیابان گفت، تو هم دل شکستی ای و درد دلت را به بیابان می گویی! اگر یاران امام حسن علیه السلام او را تنها گذاشتند، تو هم تنها مانده ای! وقتی معاویه سکه های طلا برای یاران امام حسن علیه السلام فرستاد، آنان از لشکر او جدا شدند و به سپاه معاویه پیوستند و شمشیر به روی حجت خدا کشیدند، دیروز کسانی که از دوستی امام خود دم می زدند، وقتی سکه های طلا را دیدند، او را از یاد بردند.

امام حسین علیه السلام روز عاشورا فریاد برآورد: «آیا کسی هست مرا یاری کند؟»، این ندای آن حضرت، فقط در روز عاشورا بود، ولی تو صدها سال است این چنین ندا می دهی ولی خیلی ها عهد و پیمان با تو را فراموش کرده اند.

تو خوب ترین خوب ها می باشی که تمام دردها و مصیبت ها را به جان خریده ای، سال های سال است که در انتظاری تا شیعیان از خواب غفلت بیدار



تو آقای ما، صاحب ما، مولای ما هستی و ما این را باور نداریم، آخر چگونه ممکن است ما این را باور داشته باشیم و این گونه خاموش بمانیم و در مصیبت و غم های تو، ناله سر ندهیم! به اذن خدا، بر سر سفره مهربانی تو نشسته ام همان گونه که همه جهان، ریزه خوار سفره لطف توست، پس چرا چشم به سفره های دیگران دارم؟ افسوس از این همه بی توجهی و غفلت! همه محتاج تواند، من سر سفره تو هستم ولی چشم به دست گدایان دیگر دوخته ام! این چه دردی است که مرا فرا گرفته است! به برکت وجود تو، همه مخلوقات، روزی می خورند، من چنین امام عزیزی داشته باشم ولی باز هم به در خانه این و آن بروم و منتظر یک قرص نانی باشم که آنان به من بدهند؟ وقتی من تورا از یاد برده ام، به چنین مصیبت هایی گرفتار می شوم! چه مصیبتی بدتر از این که تورا رها کنم و نیاز خود را به گدایان دیگر ببرم!

اگر من به این باور برسم که غایب بودن تو، بزرگ ترین مصیبت است، آن وقت است که بر این مصیبت، اشک می ریزم.

امام، همچون پدری مهربان است، وقتی او از دیده ها پنهان باشد، روح انسان، احساس یتیمی می کند، این روزگار، روزگار یتیمی شیعیان است.

اگر بفهمم که جدایی از تو، از هر بلایی سخت تر است، با تمام وجود حس می کنم که این زمان، زمان گریه است، باید اهل معرفت باشم تا درد جدایی تو را درک کنم، کسی تشنه درمان می شود که اهل درد باشد.

جوان که بودم با صاحب دلی آشنا شدم، گاهی نزد او می رفتم و از او می خواستم برای کمال و سعادت به من توصیه ای بنماید، او به من چنین می گفت: «برای فراق آقا، گریه کن! همه خوبی ها در این گریه است».

این سخن، سخنی از روی معرفت بود، ولی من ندیده ام به شخص دردمندی

بگویند: «نالاه کن!»، دردمند خودش ناله می کند، چون درد دارد، یتیم خودش گریه می کند، چون درد یتیمی دارد، او در فراق پدر اشک می ریزد و به سر می زند.

منظور آن صاحب دل آن بود که باید دردمند فراق تو شوم، باید از درون از این غم بسوزم، آن وقت است که اشک جاری می شود. این اشک چشمی که از روی دردمندی است به انسان جهت می دهد، زندگی انسان را عوض می کند، فکر و اندیشه او را به سوی روشنایی می برد.

از ما خواسته اند که صبح جمعه ها، دعای «ندبه» بخوانیم، «ندبه» به معنای گریه و اشک و ناله است، کسی که فهمید از چه سعادت می محروم شده است، هر لحظه برای آمدن تو دعا می کند، او اشک می ریزد و با تو نجوا می کند.

\*\*\* در اینجا قسمتی از دعای ندبه را ذکر می کنم:

آقای من! کاش می دانستم که کجایی؟ کاش می دانستم در کدامین سرزمین یا منطقه اقامت داری؟ بر من سخت است که دیگران را ببینم اما تو را نبینم! آقای من! تا به کی حیران و سرگردان تو باشم؟ تا به کی و چگونه با تو سخن بگویم؟ با چه زبانی راز دل با تو بگشایم؟ بر من سخت است که پاسخ و سخنان فریبنده از غیر تو بشنوم، اما سخن زیبای تو را نشنوم! بر من سخت است که بر تو گریه کنم و ببینم مردم تو را از یاد برده اند!

بر من سخت است بینم که تو گرفتار غیبت شده ای و دشمنانت جلوه نمایی می کنند! آیا کسی هست که مرا یاری کند و با من هم ناله شود و من ناله فراق طولانی از دل برکشم؟ آیا کسی هست که زاری و گریه کند و چون تنها باشد، من در گریه کردن، او را یاری کنم؟ آیا چشمی گریه می کند تا چشم من او را یاری کند و زار زار بگیریم؟ چه زمان به حضور مهربان تو می رسیم و از دیدار تو سیراب می شویم؟ کی می شود که از چشمه های زلال تو بهره مند شویم، به راستی که تشنگی ما طولانی گشت...

ص: 55

شیعه دو سرمایه بزرگ دارد: «عاشورا، انتظار». دشمنان شیعه از این دو سرمایه، هراس عجیبی دارند و در فکر آن هستند این دو باور را از بین ببرند یا آن دو را به انحراف بکشانند.

دشمنان وقتی می خواهند جلسه ای برای خودشان بگیرند، باید چقدر پول خرج تبلیغات کنند و چقدر برنامه ریزی کنند تا بتوانند جمعیتی را گرد هم جمع کنند، ولی شیعیان با یک «یا حسین» دور هم جمع می شوند و با یک استکان چای هم پذیرایی می شوند و با یک قطره اشک، باورهای خود را محکم می کنند و با ایمانی قوی تر مجلس را ترک می کنند. شیعیان از گریه بر حسین علیه السلام روحیه می گیرند، آنان با یاد تو که مولای آنان هستی، سراسر امید می شوند و به آینده ای زیبا فکر می کنند.

آری، دشمنان از عاشورا و از نام تو می هراسند، زیرا نام و یاد تو، به شیعیان

امید می دهد و افکار آنان را شکوفا می سازد.

تا زمانی که یاد تو در جامعه زنده باشد، دشمنان نمی توانند به اهداف خود برسند، آنان تلاش زیادی می کنند جوانان را به سوی خود بکشانند، اما وقتی عاشورا فرا می رسد، جوان شیعه برای حسین علیه السلام اشک می ریزد، او بر سر و سینه می زند و برای ظهور تو دعا می کند، اینجاست که او بار دیگر به اصل خود باز می گردد، از گذشته درس می گیرد، تاریخ را در جلو چشم خود می بیند، او گریه می کند.

گریه جوان شیعه در روز عاشورا چه معنا و پیامی دارد؟ او مصیبت جدا شدن از امام را درک کرده است، او مردم کوفه را نکوهش می کند که چرا امام خود را تنها گذاشتند و سپس به این نتیجه می رسد که نباید تو را تنها بگذارد، شاید او این سخن را به زبان نیاورد، اما معنای آن را با تمام وجود حس می کند.

او از کربلا به انتظار می رسد، او با اشک چشم خود، فریاد اعتراض برمی آورد که نباید امام زمان را تنها گذاشت، او با اشک، باورهای خود را آبیاری می کند.

اینجاست که وظیفه اهل سخن سنگین می شود، کسانی که برای مردم سخنرانی می کنند، باید بیشتر درباره پیام اصلی عاشورا سخن بگویند، اهل قلم باید بیشتر درباره آن بنویسند، هر جا که مجلس عزای امام حسین علیه السلام برگزار می شود، باید بیشتر از تو سخن گفت، باید این پیامی که در قلب های همه است به زبان آید، آشکار شود تا همه یک صدا و یک زبان برای ظهور تو دعا کنند.

\*\*\* در اینجا می خواهم خاطره ای را نقل کنم، سی سال از آن زمانی که من وارد

حوزه علمیه شدم، می گذرد، جوانی خود را صرف تحصیل علوم دینی نمودم.

اگر کسی از من می پرسید چرا وارد حوزه علمیه شدم، به او می گفتم:

«می خواهم نوکری امام عصر را بنمایم».

سال ها گذشت، من همچنان درس می خواندم، با علوم مختلف اسلامی آشنا شدم و در بعضی از آن ها، کتاب به زبان عربی نوشتم.

روزی از روزها به دیدار بزرگی رفتم، به او گفتم: چگونه بفهمم در خواب غفلت هستم یا نه؟ او به من نگاهی کرد و گفت: «اگر برای امام زمان خود کاری می کنی، سخنی می گویی، قدمی برمی داری، کتابی می نویسی، اگر به ظهور او، کمک می کنی بدان که بیداری، ولی اگر این طور نیستی بدان که در خواب غفلتی هر چند علم فراوان داشته باشی».

آن روز، سخن او مرا به فکر فرو برد، در آن سکوت، خیلی با خودم سخن گفتم، من خود را سرباز تو می دانستم، ولی چقدر به یاد تو بودم؟ چقدر رنگ و بوی تو را داشتم! مدال نوکری تو را به گردن انداخته ام، مردم مرا به این عنوان می بینند، اما من چقدر از تو سخن می گویم؟ چقدر دل های مردم را به تو پیوند می زنم؟ من چه خدمتی به نام و یاد تو کرده ام؟ آیا تسلط بر علوم اسلامی، همه وظیفه من بود؟ مگر اساس دین، محبت و ولایت تو نیست، من چقدر برای این اساس دین، تلاش کرده ام؟ وجود من در جامعه، چقدر یادآور مولای من است؟ آن روز، این سؤالات من، بی جواب ماند، جواب آن سؤالات مهم نبود، مهم این بود که آن سؤالات، مسیر زندگی مرا عوض کرد. آن روز، من شرمنده تو

شدم، تلاش کردم قدمی هر چند کوچک در راه تو بردارم.

تو هر روز، منتظر یاری شیعیان هستی، می دانی چه کسی با اخلاص از تو سخن می گوید، اگر عملی با اخلاص همراه نباشد، باعث خشنودی تو نمی شود، از تو می خواهیم به من کمک کنی تا کارهایم با اخلاص همراه شود.

ص: 59



روزگار «غیبت» است و تو از دیده ها پنهان هستی، تو «غائب» هستی. دوستان تو به مشکلات و گرفتاری ها زیادی مبتلا می شوند و همواره دعا می کنند این روزگار غیبت به پایان رسد و تو ظهور کنی.

به راستی منظور ما از روزگار غیبت چیست؟ آیا تو همیشه از دیده ها پنهان هستی و مردم اصلاً نمی توانند تو را ببینند؟ در اینجا ماجرای یوسف علیه السلام و برادرانش را بیان می کنم:

یوسف علیه السلام، پسر یعقوب علیه السلام بود. یعقوب دوازده پسر داشت، او یوسف را بیش از همه دوست داشت زیرا می دانست او به مقام پیامبری می رسد. برادران یوسف به او حسادت ورزیدند و او را داخل چاهی انداختند.

خدا می خواست یوسف را بزرگ و عزیز کند، کاروانی به سر چاه آمد، یوسف را از چاه بیرون آورد و او را به مصر برد، عزیز مصر یوسف را خریداری کرد.

یوسف از خود لیاقت های زیادی نشان داد تا آنجا که خزانه دار مصر شد و بعد از مدتی «عزیز مصر» شد.

قحطی همه جا را فرا گرفت، یعقوب و پسران دیگرش در کنعان (منطقه ای در فلسطین) زندگی می کردند، آنان در فقر و سختی بودند، برادران یوسف به سوی مصر حرکت کردند تا گندم تهیه کنند.

آنان نزد «عزیز مصر» آمدند ولی نمی دانستند که او، همان یوسف است، آنان یوسف را نشناختند، آنان باور نمی کردند که یوسف زنده باشد و به این مقام و شکوه رسیده باشد. آنان به یوسف گفتند: «ای عزیز مصر! بر ما صدقه بده که خداوند صدقه دهندگان را دوست دارد».

یوسف هم در حق آنان مهربانی کرد، به آنان گندم زیادی داد. آنان به کنعان بازگشتند و ماجرا را به پدر گفتند. بعد از مدتی بار دیگر آنان به مصر آمدند و گندم گرفتند ولی باز هم یوسف را نشناختند. وقتی برای بار سوم آنان به مصر آمدند، یوسف تصمیم گرفت خود را به آنان معرفی کند.

یوسف به آنان گفت: «آیا به یاد دارید زمانی که جاهل بودید با یوسف چه کردید؟». آنان گفتند: «یوسف را از کجا می شناسید؟»، یوسف گفت: «من یوسف هستم».

اینجا بود که آنان سرهای خود را از شرمساری پایین انداختند، یوسف به آنان گفت: «امروز خجل و شرمنده نباشید، من شما را بخشیدم، امیدوارم خدا هم گناه شما را ببخشد که او مهربان ترین مهربانان است».

قرآن، این گفتگوها را که در اینجا نوشتم در سوره یوسف بیان کرده است، پسران یعقوب، یوسف را می دیدند ولی او را نمی شناختند، همان گونه که ما تو

را می بینیم ولی نمی شناسیم! \*\*\* روزی از روزها امام صادق علیه السلام به یاران خود رو کرد و چنین گفت:

مهدی علیه السلام شباهتی به یوسف دارد، برادران یوسف وقتی نزد یوسف آمدند، با او داد و ستد کردند ولی او را شناختند، وقتی یوسف خود را معرفی کرد، او را شناختند.

وقتی خدا مصلحت در این بیند که کسی حجت او را نشناسد، این کار را می کند و روزگار غیبت آغاز می شود. یوسف پیامبر خدا بود، یعقوب هم پیامبر خدا بود، یعقوب سال های سال، در فراق یوسف اشک ریخت، اگر خدا می خواست جایگاه یوسف را به یعقوب نشان می داد، ولی خدا در آن مدت، مصلحت در آن دید که خبری از یوسف به پدرش یعقوب نرسد.

خدا همان شیوه ای را که در غیبت یوسف داشت، در غیبت مهدی علیه السلام دارد، پس چرا عده ای این موضوع را انکار می کنند؟ مهدی علیه السلام همان مظلومی است که حقش غصب شده است.

سپس امام صادق علیه السلام این گونه سخن خود را ادامه داد:

صَاحِبُ صَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ يَتَرَدَّدُ بَيْنَهُمْ.

وَيَمْشِي فِي أَسْوَاقِهِمْ.

وَيَطَأُ فُرُشَهُمْ وَلَا يَعْرِفُونَهُ.

مهدی علیه السلام در میان مردم رفت و آمد می کند، در بازارهای آنان راه می رود، بر فرش های آنان قدم می گذارد، ولی مردم او را نمی شناسند.

هر زمان خدا بخواهد و به او اجازه بدهد او خود را معرفی خواهد کرد (و)

روزگار غیبت تمام خواهد شد)، همان گونه که خدا به یوسف اجازه داد تا خود را به برادرانش معرفی کند.

\*\*\* مناسب است به این جمله بیشتر فکر کنم:

«مهدی علیه السلام بر فرش های مردم قدم می گذارد».

این یک کنایه است، منظور این است که تو مهمان خانه های شیعیان می شوی، در مهمانی ها و مجالس آنان شرکت می کنی، ولی آنان تو را نمی شناسند.

\*\*\* «محمدبن عثمان» نایب دوم تو بود، بعد از شهادت پدرت، تو چهار نفر به عنوان واسطه بین خودت و مردم قرار دادی، تو از راه آنان، پیام های خود را برای شیعیان می فرستادی.

محمدبن عثمان با تو ارتباط بسیار نزدیکی داشت. نایب خالص تو بود، او سخنی دارد، از آن سخن می توان، حقیقت غیبت تو را درک کرد. هیچ کس همانند او به این حقیقت آشنایی نداشته است.

سخن او چنین است: «به خدا قسم، مهدی هر سال در مراسم حج حاضر می شود، او مردم را می بیند، مردم هم او را می بینند ولی او را نمی شناسند».

عجیب است، او در ابتدای سخن خود، به نام خدا سوگند یاد می کند، او می دانسته است که عدّه ای خیال می کنند تو همواره «ناپیدا» هستی و تو را «موجودی ندیدنی» فرض می کنند، او می خواست مطلب صحیح را بازگو کند.

\*\*\*

اکنون دانستم که روزگار غیبت تو، چه معنایی دارد. تو در میان ما هستی، در کوچه و بازار، رفت و آمد داری، در مجالس ما می آیی، در همین کره خاکی زندگی می کنی.

بعضی ها در ذهن خود تو را موجودی فرض می کنند که در دوردست ها هستی، یا این که هرگز به چشم نمی آیی! آنان تو را به دور از جامعه تصوّر می کنند. این فکر صحیح نیست، تو نزدیک ما هستی، کنار ما هستی، میان شهرها رفت و آمد داری، در مجالس شیعیان حضور داری، از بیچارگان دستگیری می کنی، با حق پویان، سخن می گویی، ولی ما تو را نمی شناسیم.

من دانستم که «غیبت»، دو معنا دارد:

1 - ناپیدا بودن.

2 - ناشناس بودن.

وقتی خطری تو را تهدید بکند، خدا می تواند تو را از دیده ها پنهان بکند و تو «ناپیدا» بشوی تا جان تو حفظ شود، ولی این برای شرایط خطر است، از این که بگذریم تو در شرایط دیگر، به صورت ناشناس در جامعه حضور داری.

غیبت تو بیشتر به معنای «ناشناس بودن» است.

آری، مقام تو از مردم مخفی و پنهان است، مردمی که تو را می بینند، به توبه عنوان یک مؤن، احترام می گذارند، اما نمی دانند که تو امام زمان هستی! در واقع بیشتر وقت ها، شخصیت حقیقی تو، پنهان است و مردم از آن بی خبرند.

تو را می بینند ولی نمی شناسند. خدا از تو خواسته است تا خودت را برای مردم معرفی نکنی، برای همین این روزگار را روزگار غیبت می خوانیم.

وقتی می گوئیم تو از دیده ها پنهان هستی، منظور این است که حقیقت تو از

دیده ها پنهان است، مردم تو را به عنوان امام زمان نمی بینند. این حقیقت بر مردم پنهان است.

\*\*\* روزگار غیبت است، همه مردم نمی توانند تو را ببینند، هر زمان که خدا بخواهد تو ظهور می کنی و حکومت عدل و داد را برقرار می نمایی، در آن زمان، همگان می توانند به حضور تو بیایند با تو سخن بگویند.

در این روزگار غیبت، مردم از فیض حضور تو محروم هستند، در این روزگار، دیدار «همگانی» اتفاق نمی افتد، ولی بعضی از شیعیان تو به آنجا می رسند که به صورت «فردی» حضور تو می رسند و از سعادت دیدار تو بهره مند می شوند. کسی که بخواهد به این سعادت برسد باید از گناهان دوری کند و وظایف خود را به خوبی انجام دهد و توسل و توجه به تو داشته باشد، آن وقت اگر خدا مصلحت دانست او می تواند تو را ببیند.

در اینجا سخن سیدین طاوس که یکی دانشمندان بزرگ شیعه است را نقل می کنم، او برای پرسش چنین می نویسد: «فرزندم! راه رسیدن به امام زمان برای کسی که خدا به او عنایت و لطف کرده است باز است»<sup>(1)</sup> در هر زمان، عدّه ای از شیعیان سعادت پیدا کردند و حضور تو رسیده اند و تو را هم شناخته اند و این توفیق بزرگی بوده است که خدا به آنان عنایت کرده است.

ص: 65

---

1- . وقد اقتصرت لك على هذا التبيه والطريق مفتوحة الى امامك...: كشف المهجه ص 154، بحار الانوار ج 53 ص 306،

مردم او را به نام «علی بن مهزیار» می شناختند. او در اهواز زندگی می کرد و همواره نام و یاد تو را در جامعه زنده نگاه می داشت. او شنیده بود که هر سال در مراسم حج شرکت می کنی، برای همین هر سال به سفر حج رفت به امید آنکه شاید بتواند تو را ببیند.

سال های سال گذشت، او بیست بار حج انجام داد ولی توفیق دیدار برایش حاصل نشد. نزدیک ایام حج که فرا رسید، شبی از شب ها در خواب کسی را دید که به او چنین گفت: «امسال به حج برو که امام خود را می بینی!».

علی بن مهزیار، صبح همان روز با گروهی از دوستانش سفر خود را آغاز کرد، او می رفت تا بیست و یکمین حج خود را به جای آورد. در طول سفر در همه جا منتظر آن وعده بزرگ بود، در مدینه، در مکه، هنگام طواف خانه خدا، در سرزمین عرفات و...

مراسم حجّ به پایان رسید، ولی خبری نشد، حاجیان کم کم به سوی وطن خود بازمی گشتند، او در کنار خانه خدا نشست، همه غم های دنیا به دل او آمده بود، با خود فکر می کرد پس آن وعده چه شد؟ ناگهان مردی را دید که لباس احرام به تن دارد، علی بن مهزیار نمی دانست که آن مرد، یکی از یاران توست و تو او را فرستاده ای تا پیام تو را به او برساند، وقتی علی بن مهزیار آن مرد را دید، دلش شاد شد و نزد او رفت، سلام کرد، آن مرد از او پرسید:

-- اهل کجایی؟ -- اهواز.

-- آیا علی بن مهزیار را می شناسی؟ -- من علی بن مهزیار هستم.

-- بگو بدانم در جستجوی چه کسی هستی؟ چه می خواهی؟ -- من در جستجوی امامی هستم که از دیده ها پنهان است، می خواهم او را ببینم.

-- امام از شما پنهان نیست، گناهان شما باعث شده است که شما او را نبینید! این سخن، علی بن مهزیار را به فکر فرو برد، آری، اگر شیعیان، تقوا پیشه کنند و از گناهان دوری کنند، می توانند تو را ببینند، این گناهان است که باعث جدایی است.

در این هنگام آن مرد به علی بن مهزیار گفت: «اکنون برو و وقتی ساعتی از شب گذشت من کنار مقام ابراهیم منتظر تو هستم» و پس از آن خدا حافظی کرد و رفت.

علی بن مهزیار بسیار خوشحال شد، خدا را شکر کرد که دیگر به آرزویش



می‌رسد، او به منزل خود رفت، با دوستانش خداحافظی کرد و صبر کرد تا پاسی از شب گذشت، او با آن مرد روبه‌رو شد و همراه او حرکت کرد. راهی طولانی در پیش بود، سحر که فرا رسید، آن مرد به او گفت: «اکنون وقت نماز شب است». آنان از اسب پیاده شدند و نماز شب خود را خواندند و سپس نماز صبح را نیز به جا آوردند و بعد حرکت کردند.

ساعتی راه رفتند و از کوهی بالا رفتند، پشت آن کوه، دشتی پهناور بود، آن مرد به علی بن مهزیار گفت:

— آنجا چه می‌بینی؟ — دشتی وسیع که در وسط آن خیمه‌ای نورانی برپاست.

— خوشا به حال تو! امام زمان در همان خیمه است! — خدایا! از لطف تو ممنونم.

علی بن مهزیار خدا را شکر کرد، اشک در چشمانش حلقه زد، آنان به خیمه نزدیک شدند، او از اسب پیاده شد، آن مرد به او گفت: لحظه‌ای صبر کن تا اجازه بگیرم. بعد از لحظاتی او برگشت و گفت: «علی بن مهزیار! خوشا به حال تو که آقا اجازه دادند، پس داخل شو». اینجا بود که او وارد خیمه شد و جمال دلربای تو را دید و سلام کرد و پاسخ شنید، در حالی که اشک از چشمان او جاری بود، راز دل خویش را بیان کرد و از سال‌های فراق سخن گفت.

اینجا بود که توبه او چنین گفتی: «ای علی بن مهزیار! من شب و روز در انتظار آمدن تو بودم، چرا این قدر دیر آمدی؟» او در پاسخ گفت: «آقای من! من در جستجوی تو بودم، اما کسی را نیافتم که از شما خبری داشته باشد و مرا راهنمایی کند که نزد شما بیایم».

اینجا بود که توبه او گفتی: «آیا دیر آمدن توبه خاطر این بود که راهنمایی نداشتی؟ نه. این طور نیست. شما در جستجوی دنیا هستید، فقرا را فراموش کرده اید، صله رحم را از یاد برده اید، با این کردارها، شما چه عذری دارید؟».

این سخن تو، علی بن مهزیار را به فکر فرو برد، تنها چیزی که مانع دیدار توست، محبت به دنیا و جلوه های پر فریب آن است، وقتی شیعیان دنیا طلب می شوند و وظیفه دینی خود را از یاد می برند، دیگر شایستگی دیدار تو را ندارند، کسی که محبت دنیا در قلب او ریشه دوانده است، روز به روز از تو دورتر و دورتر می شود. آری، وقتی در دل کسی، دنیا جلوه کرد و او شیفته دنیا شد، دیگر به دنیا قانع می شود و همه کارهایی که انجام می دهد رنگ دنیا را به خود می گیرد، زیرا بزرگ ترین همت و آرزوی او، رسیدن به دنیا است. عشق دنیا با انسان کاری می کند که دیدار تو را هم اگر طلب کند، به خاطر دنیاست.

دلبستگی به دنیا چنان او را شیفته می کند که تو را هم برای دنیای بیشتر می خواهد، ولی اگر محبت دنیا از دل بیرون رفت و انسان ارزش خود را دانست، آن وقت دیگر زندگی او عوض می شود و همه کارهای او رنگ خدایی می گیرد.

سخن به اینجا که رسید، علی بن مهزیار از شرمندگی، سر خود را پایین گرفت و گفت: «آقای من! من از خطاهایم توبه می کنم، امیدوارم شما مرا ببخشید».

اینجا بود که توبه او گفتی: «شما برای یکدیگر طلب بخشش می کنید، شما برای گناهان یکدیگر، استغفار می کنید، اگر این کار شما نبود عذاب نازل می شد».

آن روز علی بن مهزیار فهمید که دعای برای دیگران چقدر ارزش دارد، او

عادت داشت که در نماز شب، دوستان خود را دعا می کرد و برای آنان از خدا طلب بخشش می کرد، دیگران هم او را در نماز شب، دعا می کردند. او تصمیم گرفت تا بعداً ارزش این کار را برای مردم بازگو کند. در این روزگار، دعا در حق یکدیگر، راز بزرگی دارد، همه شیعیان باید بدانند طلب بخشش برای یکدیگر، تنها چیزی است که خشم خدا را فرو می خواباند و رحمت او را جذب می کند.

بعد از این سخن، تو بار دیگر روبه علی بن مهزیار کردی و چنین گفتی: «ای علی بن مهزیار! پدرم از من عهد گرفته است بر سختی ها صبر کنم تا زمانی که خدا اجازه ظهور به من بدهد». آری، پدر تو، امام یازدهم بود، او در لحظه شهادت، سخنان مهمی را برای تو گفت، تو گوشه ای از آن سخنان را برای علی بن مهزیار بازگو می کنی. پدر به تو چنین گفت: «فرزندم! تو همان کسی هستی که خدا تو را برای زنده کردن حق و نابودی باطل، ذخیره کرده است. فرزندم! از تنهایی وحشت نداشته باش بدان که دل های مؤنان به تو علاقه دارند، دل های آنان به سوی تو پر می کشد، آن مؤنان در چشم دشمنان، خوار و ذلیل اند ولی نزد خدا مقامی بس بزرگ دارند و خدا آنان را عزیز می شمارد».

اینجا بود که علی بن مهزیار فهمید چرا سال های سال، بی تاب تو بوده است، او فهمید که راز این عشق چیست. او بیست سال به سفر حج آمد تا تو را ببیند، هر کس که در این روزگار، دلش به سوی تو پر می کشد، در فراق تو اشک می ریزد، باید این نکته مهم را بدانند. پدر به تو گفت: «فرزندم! از تنهایی وحشت نداشته باش بدان که دل های مؤنان به سوی تو پر می کشد»، پس این شوقی که در دل شیعیان می افتد، حکمتی دارد، روزگار غیبت است، تو بیشتر وقت ها در تنهایی به سر میبری، مصیبت ها و سختی های فراوان

می بینی، ولی وقتی می بینی که دل های مومنان برای تویی تاب است، وقتی عشق و علاقه آنان را به خود می بینی، تحمل آن سختی ها برای تو آسان تر می شود.

کسی که در فراق تو اشک می ریزد و همچون شمع می سوزد، شاید مصلحت نباشد به دیدار تو برسد، ولی او باید بداند بی تایی ها و سوزها، رمز و راز مهمی دارد.

خوشا به حال علی بن مهزیار که چند روزی در خدمت تو بود، او سوالات زیادی را از تو پرسید و از علم آسمانی تو بهره فراوان برد. دیگر وقت وداع فرا رسید، تو در حق او دعای فراوان نمودی و او با تو خداحافظی کرد و به سوی وطن خود بازگشت. (1)

ص: 71

---

1- . فسلمت علیه بالإمامه ، فقال لی : یا أبا الحسن ، قد کنا نتوقعک لیلا ونهارا ، فما الذی أبطأ بک علینا؟ قلت : یا سیدی ، لم أجد من یدلنی إلى الآن. قال لی : لم نجد أحدا یدلک ؟ ثم نکث یأصبغه فی الأرض ، ثم قال : لا ولکنکم کثرتم الأموال ، وتجبرتم علی ضعفاء المؤمنین ، وقطعتم الرحم الذی بینکم ، فأی عذر لکم الآن؟ فقلت : التوبه التوبه ، الإقاله الإقاله. ثم قال : یا ابن المهزیار ، لولا استغفار بعضکم لبعض لهلک من علیها إلا خواص الشیعہ الذین تشبه أقوالهم أفعالهم: دلائل الامامه ص 542، معجم احادیث المهدی ج 4 ص 456. دقت کنید: دو شخصیت را نام «علی بن مهزیار» می خوانند: اول: علی بن مهزیار که از یاران امام رضاع بوده است. او قبل از تولد امام زمان از دنیا رفت. او بیشتر به این نام مشهور است. دوم: این شخصیتی که زمان غیبت امام زمان را درک کرده است و به فیض حضور امام رسیده است. اسم اصلی او «علی بن ابراهیم بن مهزیار» است. در واقع او پسر برادر علی بن مهزیار مشهور است.

او دختری مسیحی بود، در کشور انگلیس زندگی می کرد، در آنجا با جوانی آشنا شد و شخصیت او را بسیار پسندید. مدتی گذشت، روزی از روزها آن جوان به او چنین گفت: «من دوست دارم با شما ازدواج کنم، ولی این ازدواج یک شرط دارد». او با شنیدن این سخن خوشحال شد و پرسید: «چه شرطی؟» آن جوان گفت: «من مسلمان هستم و شیعه. شرط من این است که تو هم این آیین را برگزینی».

آن دختر در جواب گفت: «به من فرصت بده تا درباره آیین شما تحقیق کنم».

بعد از آن بود که او شروع به مطالعه درباره مکتب تشیع نمود، همه سؤالاتی را که به ذهنش می رسید با آن جوان مطرح می کرد و پاسخ آن را می شنید. او فهمید که شیعیان بر این باورند که حضرت مهدی علیه السلام حجت خداست، او زنده است و بیش از هزار سال عمر کرده است، برای او سؤل بود که چگونه یک نفر

می تواند این قدر عمر کند.

به هر حال او سرانجام تصمیم گرفت شیعه شود و این موضوع را به آن جوان خبر داد، مراسم ازدواج برگزار شد و آنان زندگی مشترک خود را آغاز کردند.

سال های سال گذشت، ایام حج نزدیک بود، این زن و شوهر با هم از انگلیس همراه با کاروانی به عربستان سفر کردند تا حج واجب خود را به جا آورند. وقتی آنان به شهر مکه رسیدند برای طواف خانه خدا به مسجدالحرام رفتند، دیدن کعبه برای او جذابیت و معنویت عجیبی داشت. بعد از چند روز، همراه با شوهرش به سرزمین عرفات رفت. بعد از آن، به سرزمین «منا» رفت، همان جایی که همه حاجیان روز عید قربان در آنجا به جایگاه شیطان، سنگ می زنند سپس گوسفند قربانی می کنند.

وقتی کاروان آنان به چادرهای «منا» رسید، همه برای سنگ زدن به جایگاه شیطان حرکت کردند، او در مسیر راه و در آن جمعیت زیاد، کاروان را گم کرد و از شوهرش جدا شد. او زبان عربی بلد نبود، از هر کس که سراغ می گرفت، نتیجه ای در پی نداشت. هوای گرم و تشنگی او را به تنگ آورد. با اضطراب و وحشت در گوشه ای نشست و نمی دانست چه باید بکند.

دیگر وقت زیادی تا غروب آفتاب نمانده بود، او آرام آرام اشک می ریخت، نمی دانست سرانجامش چه خواهد شد، او اعمال روز عید قربان را هم انجام نداده بود، از شدت نگرانی، گریه اش قطع نمی شد، همین طور که گریه می کرد، ناگهان تورا در مقابل خود دید، او تورا نمی شناسد و خیال می کند یکی از حاجیان هستی. تو با زبان انگلیسی به او سلام می کنی و می گویی: چه شده

است؟ چرا اینجا نشسته ای و گریه می کنی؟ او هم ماجرا را بیان می کند، به او می گویی: «برخیز با هم برویم به جایگاه شیطان سنگ بزن! وقت زیادی نمانده است!».

او از جا بلند می شود و همراه تو حرکت می کند در میان انبوه جمعیت به راحتی نزدیک جایگاه شیطان می شود و سنگ می زند، سپس او را به چادر کاروانش می بری، او تعجب می کند، از جایگاه شیطان تا چادر کاروان راه زیادی بود، او با خود فکر می کند که چگونه ممکن است به این زودی به چادر کاروان برسد.

وقتی به چادر می رسد، او از تو تشکر می کند، و از این که به تو زحمت داده است عذرخواهی می کند، توبه او می گویی: «وظیفه من است که به شیعیان خود کمک کنم، در طول عمر من نیز شک نکن، سلام مرا به همسرت برسان!».

بعد از خداحافظی او وارد خیمه می شود، شوهرش خیلی نگران او بود، با دیدنش خوشحال می شود و وقتی ماجرا را می شنود از خیمه بیرون می رود، ولی دیگر دیر شده بود و اثری از تو نبود.

او تازه تو را می شناسد، اشکش جاری می شود و یقین به زنده بودن تو پیدا می کند. [\(1\)](#)

ص: 74

اوراننده کامیون بود، در مشهد زندگی می کرد، قرار شد باری را به یکی از نقاط کوهستانی که جاده ای فرعی داشت، ببرد، در آن جاده رفت و آمد زیادی نمی شد. وقتی او از شهر خارج شد، برف شروع به باریدن کرد. هوا بسیار سرد شد و طوفان آغاز شد.

بعد از مدتی، برف جاده را بست، او دیگر نه راه پیش و نه راه برگشت داشت.

ساعتی گذشت، موتور کامیون هم خاموش شد. تلاش کرد تا شاید بتواند مشکل را برطرف کند، اما کامیون روشن نشد، در مسیر جاده هیچ ماشین دیگری به چشم نمی آمد. هوا تاریک شد، او از شدت سرما مرگ را در جلوی چشم خود دید. با خود فکر کرد که راه چاره چیست؟ الان چه باید بکنم؟ در یک لحظه، به یاد آن روزی افتاد که به مجلسی رفته بود، سخنران در بالای منبر چنین گفت: «هر وقت در تنگنا قرار گرفتید و از همه جا ناامید شدید



امام زمان را صدا بزنید و از او یاری بخواهید». اینجا بود که به تو توسل پیدا می کند، اشکش جاری می شود و از تو یاری می طلبد و می گوید: «یا صاحب الزمان ادرکنی!» سوز سرما و طوفان بی داد می کرد، ناگهان شیطان این فکر را به ذهن او می اندازد: «از کسی کمک می خواهی که وجود خارجی ندارد!». ولی او فهمید که شیطان در این لحظه آخر عمر برای فریب او آمده است. او ناراحتی اش بیشتر شد، زیرا ترسید که بی ایمان از دنیا برود، برای همین از ماشین پیاده شد، دست هایش را به سوی آسمان گرفت و گفت: «خدایا! اگر نجات پیدا کنم و دوباره زن و بچه ام را ببینم، قول می دهم که از گناهان دوری کنم، به نماز اهمیت بدهم و همواره آن را اول وقت بخوانم».

او با خدا این پیمان را بست، دست هایش را به صورتش کشید، نگاهش به مسیر جلو افتاد، برف هنوز به شدت می بارید، ناگهان دید که تو از دور به سوی او می روی، او تو را نمی شناسد، در دستان تو چند آچار است. او خیال می کند که تو راننده ای هستی که برای کمک آمده ای. تو جلو می روی و سلام می کنی، او جواب می دهد، به او می گویی:

-- چرا اینجا ایستاده ای؟ -- چند ساعت است ماشین خاموش شده است و روشن نمی شود.

-- من ماشین را راه می اندازم، تو برو پشت فرمان! استارت بزن! توبه سمت جلو ماشین می روی، کاپوت ماشین را بالا می زنی، نگاهی به موتور می کنی و می گویی: «استارت بزن!». اینجا است که ماشین روشن

می شود، تو نزدیک در ماشین می آیی، او هنوز پشت فرمان است، به او می گویی:

-- حرکت کن و برو! -- هنوز برف می آید، راه بسته است، می ترسم دوباره در جاده بمانم! -- نه. توبه سلامت به مقصد می رسی. نگران نباش! -- آیا ماشین شما خراب شده است؟ می خواهید به شما کمکی بکنم؟ -- نه.

-- اجازه بدهید مقداری به شما پول بدهم.

-- به آن نیازی ندارم.

-- آخر این که نمی شود. شما به من کمک کردید، من از اینجا حرکت نمی کنم تا به شما خدمتی بنمایم. من یک راننده جوانمردم.

-- راننده جوانمرد چگونه است؟ -- اگر کسی به راننده جوانمرد کمک کند، او آن کمک را حتماً جبران بکند. من باید لطف شما را جبران کنم، وگرنه از اینجا نمی روم.

-- خوب. حالا اگر می خواهی خدمتی به من کنی، به آن پیمانی که با خدا بستی عمل کن! -- کدام پیمان؟ -- این که از گناه دوری کنی و نمازهایت را اول وقت بخوانی! وقتی او این سخن را می شنود، تعجب می کند، چگونه است که تو از پیمانی که او با خدا بسته بود، باخبر بودی! او لحظه ای به فکر فرو می رود، در این

هوای سرد، در وسط این کوهستان، تو کیستی و از کجا آمدی، از کجا به راز دل او آگاهی داری؟ در ماشین را باز می کند و پیاده می شود، اما دیگر تو را نمی بیند. اینجاست که اشک او جاری می شود و افسوس می خورد که چرا تو را نشناخته است، او به تو توسل پیدا کرده بود، از همه جا دل بریده بود و تو را صدا زده بود و تو هم به یاری او آمده بودی.

او به سوی مقصد حرکت می کند و سپس به مشهد بازمی گردد، زندگی خود را تغییر می دهد، از گناه فاصله می گیرد و همواره نمازهایش را اول وقت می خواند. او بر پیمان خود وفادار می ماند. [\(1\)](#)

ص: 78

---

1- . همان ص 355

من در وجود خود، عیب های فراوان می بینم: حسد، بخل، خودبینی، محبت به دنیا، غرور. اگر بخواهم به سعادت ابدی برسم باید همه این عیب ها را بر طرف نمایم و به جای آن، زیبایی ها و خوبی ها را در خود ایجاد کنم.

معلوم است که این کار سختی است، بارها شده است که تلاش کرده ام از حسد دوری کنم، همه توجه ام به این امر بوده است، اما از صفت ناپسند دیگری غفلت کرده ام.

سال ها پیش که جوان بودم، نزد دانشمندی بزرگ رفتم تا از او راهنمایی بگیرم، من او را همچون پدری مهربان یافتم و برایش از سختی «تزکیه نفس» سخن گفتم و از او راهنمایی خواستم، او آن روز سخنانی گفت که اقی تازه در ذهنم گشود، او مرا «فرزندم!» خطاب کرد...

\*\*\*

فرزندم! آیا این جمله را شنیده ای؟ «مَنْ أَحَبَّنَا فَقَدْ أَحَبَّ اللَّهَ».

«هر کس اهل بیت علیهم السلام را دوست بدارد، خدا را دوست داشته است».

محبت به حجت خدا، محبت به خداست. باید برای زدودن صفات ناپسند، راه محبت امام زمان را بییمایی، اگر در این راه گام برداری به راحتی صفات خوب را به دست می آوری و از گناه هم دوری می کنی! هر چقدر محبت امام زمان در دل تو بیشتر بشود، صفای دل و کمال معنوی تو زیادتر می شود، اگر تو گرفتار صفات ناپسند هستی، قطعاً امام زمانت را آن چنان که باید و شاید، دوست نداری، زیرا اگر محبت محبوب در جان تو ریخت، اولین نشانه اش، اطاعت از محبوب و پرهیز از ناخوشایندهای اوست.

هر چه محبت تو به آقا بیشتر بشود، دل تو صفای بیشتری پیدا می کند و خود به خود از پلیدی ها دوری می کنی، این کار چون در راه عشق محبوب است، شیرین است و دیگر در نظر تو، سخت جلوه نمی کند.

محبت، اکسیر عجیبی است، هر جا که بیاید، تحول بزرگ ایجاد می کند، تاریکی ها را به نور تبدیل می کند، محبت گوهر عجیبی است و همانند آهن ربا است. کسی که واقعاً امام زمان را دوست دارد، در واقع همه خوبی ها را دوست دارد، او ناخودآگاه به سوی خوبی ها می رود و از زشتی ها دوری می کند. وقتی محبت او در دل تو افتاد، صفحه وجودت عوض می شود، قطب نمای دل تو همواره به سوی مرکز خوبی ها است و این سرانجام نتیجه می دهد.

فرزندم! باید به امام زمانت محبت واقعی پیدا کنی، هیچ گنجی، هیچ راهی بالاتر از این راه نیست، باید به آنجا برسی که در فراق آقای خود، اشک بریزی،

به معنای حقیقی، در طلب او درآیی و در این راه خسته و مانده نشوی! وقتی محبت تو شدید شد، خود این محبت، راه ها را باز می کند و تو را به مولایت نزدیک و نزدیک تر می کند.

فرزندم! برای کمال و رستگاری، سخن های فراوان گفته اند، اما عصاره همه آن سخنان، چیزی جز محبت به آقا نیست، تو اگر در این راه گام برداری، راه را نزدیک کرده ای و به اصل همه خوبی ها دست یافته ای.

محبت نشانه هایی دارد، یکی از نشانه های محبت این است که تو، آثار محبوب را دوست داری، حتماً ماجرای «مجنون» را شنیده ای که عاشق «لیلی» بود، او وقتی وارد کوچه لیلی می شد، در و دیوار آن کوچه را می بوسید، در نگاه مجنون، دیوارهای آن هم دوست داشتی بود.

هر چیزی نشانه ای دارد، نشانه محبت به امام زمان این است که تو شیعیان او را دوست بداری و همواره نام و یاد او را زنده نگاه داری، دل های غافلان را متوجه آقا کنی، از خوبی ها و مهربانی های آقا برای مردم بگویی، برای ظهور او دعا کنی! اگر محبت آن حضرت در دل داشته باشی، در جستجوی رضایت او هستی، به سراغش می روی، در راه اطاعت او گام برمی داری، عاقبت، جوینده یابنده بود، البته این راه، راهی است که صبر و حوصله می خواهد، رنج راه را باید تحمل کنی و رنج فراق را باید بکشی، باید از دوری مولای خود بسوزی، این ها نشانه های محبت است.

فرزندم! بعضی ها گمان می کنند که واقعاً خدا، پیامبر و اهل بیت علیهم السلام را دوست دارند، اما وقتی امتحان پیش می آید، حقیقت مطلب آشکار می شود، در وقت

امتحان معلوم می شود که محبت به خدا، پیامبر و اهل بیت علیهم السلام سرپوشی است برای محبت به خودشان! یعنی چون خودشان را دوست دارند و می خواهند از عذاب و گرفتاری نجات پیدا کنند و به بهشت و رفاه برسند، خدا را عبادت می کنند و به پیامبر و اهل بیت علیهم السلام متوسل می جویند و از محبت آنان سخن می گویند.

آیا می دانی نشانه محبت واقعی چیست؟ آیا می خواهی راهی را به تو نشان بدهم تا بدانی که آیا امام زمان را واقعا دوست داری یا نه؟ هر وقت خودت را برای امام زمان بخواهی و دوست داشته باشی جانت را فدای او کنی، این محبت واقعی است، اما اگر امام زمان را برای خودت بخواهی تا بتوانی به منافع خودت برسی، این محبت واقعی نیست! آیا تاکنون در بستر بیماری افتاده ای؟ وقتی پزشک بالای بستر تو می آید، تو او را دوست داری و در وجود خودت به او علاقه شدید احساس می کنی، اما این دوستی و محبت، واقعی نیست، تو خودت و سلامتی خودت را دوست داری، از مرگ می هراسی، فعلاً این پزشک وسیله ای برای نجات توست، برای همین به او محبت می ورزی، چه بسا وقتی سلامتی خود را باز یافتی دیگر به او توجهی هم نکنی! فرزندم! وقتی می خواهی در وادی محبت امام زمان گام برداری، باید از این مرحله بالاتر بروی، نباید مولایت را به خاطر خودت دوست بداری، بلکه باید او را دوست بداری چون شایسته دوست داشتن است، باید ولایت او را بپذیری و در محبتش بی قرار شوی، چون کس دیگری غیر او شایستگی این امر را

ندارد، تو باید به آنجا برسی که جان و مال و همه هستی خود را با افتخار، فدای خاک پای مولایت کنی و خودت را دیگر نبینی. اگر به چنین جایگاهی رسیدی، خوشا به حالت که به «کیمیای سعادت» رسیده ای! این محبت اگر در جان تو ریشه کرد، همه زشتی ها را به خوبی ها تبدیل می کند، مس وجود تو را طلا می کند.

ص: 83



آقای من! تواز بین خوبان جهان، خوب ترین هستی، تو اصل و اساس همه کمالات و زیبایی ها می باشی، انتظار تو، آرمان و جهت زندگی من است، اگر این طور نباشم، جهت زندگی خود را گم می کنم و از کمال خود دور می شوم.

کمال من در این است که هر چه بیشتر به یاد تو باشم و این گونه رحمت خدا را به سوی خود جذب کنم.

شاید من پیرو خوبی برای تو نباشم، اُفتان و خیزان از تو پیروی کنم، اما مهم این است که تو را می خواهم و در انتظار تو هستم، من راه را گم نکرده ام و امام خود را شناخته ام، من با کسی که اصلاً راه سعادت را نمی شناسد، خیلی تفاوت دارم.

خدا به تو مقام عصمت داده است و تواز هر خطایی به دور هستی. محبت به تو، سرمایه ای ارزشمند است، هر چقدر دل من از این محبت تو بهره بیشتری

داشته باشد، ارزش من بیشتر و بیشتر می شود.

\*\*\* بار خدایا! روزگاری است که از امام خود دور افتاده ام، از تو می خواهم کمکم کنی تا من دست از دین و آیین خود برندارم. من به تو پناه می برم از این که طولانی شدن روزگار غیبت، باعث شک و تردید من بشود.

از تو می خواهم که توفیق دهی تا همیشه به یاد امام خود باشم و او را فراموش نکنم. توفیقم بده برای ظهور او دعا کنم! مرا در زمره یاران او قرار بده! \*\*\* ارتباط با نویسنده و ارسال نظر: پیامک به شماره 3000 4 5 6 9 همراه نویسنده 0913 261 94 33 سایت نویسنده: [www.Nabnak.ir](http://www.Nabnak.ir)

ص: 85

---

1- . اللَّهُمَّ وَلَا تَسْلِبْنَا الْيَقِينَ لِطَوْلِ الْأَمَدِ فِي غَيْبَتِهِ وَانْقِطَاعِ خَبْرِهِ عَنَّا، وَلَا تَسْنَأْ ذِكْرَهُ وَانْتِظَارَهُ، وَالْإِيمَانَ وَقُوَّةَ الْيَقِينِ فِي ظَهْرِهِ، وَالِدَعَاءَ لَهُ وَالصَّلَاةَ عَلَيْهِ، حَتَّى لَا يَقْتَنَطْنَا طَوْلُ غَيْبَتِهِ مِنْ ظَهْرِهِ وَقِيَامَهُ، وَيَكُونَ يَقِينِنَا فِي ذَلِكَ كَيَقِينِنَا فِي قِيَامِ رَسُولِكَ صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَمَا جَاءَ بِهِ مِنْ وَحْيِكَ وَتَنْزِيلِكَ، وَقُوَّةَ قُلُوبِنَا عَلَى الْإِيمَانِ بِهِ حَتَّى تَسْلِكَ بِنَا عَلَى يَدِهِ مِنْهَاجِ الْهُدَى وَالْحِجَّةِ الْعَظْمَى وَالطَّرِيقَةِ الْوَسْطَى، وَقُوَّةَ عَلَى طَاعَتِهِ، وَتُبْتِنَا عَلَى مِتَابَعَتِهِ، وَاجْعَلْنَا فِي حَزْبِهِ وَأَعْوَانِهِ وَأَنْصَارِهِ، وَالرَّاضِينَ بِفِعْلِهِ، وَلَا تَسْلِبْنَا ذَلِكَ فِي حَيَاتِنَا وَلَا عِنْدَ وِفَاتِنَا، حَتَّى تَتَوَقَّأْنَا وَنَحْنُ عَلَى ذَلِكَ غَيْرِ شَاكِّينَ وَلَا نَاكِثِينَ وَلَا مُرْتَابِينَ وَلَا مُكْذِبِينَ. اللَّهُمَّ عَجِّلْ فَرَجَهُ وَأَيِّدْهُ بِالنَّصْرِ، وَانصُرْ نَاصِرِيهِ، وَاخْذَلْ خَاذِلِيهِ، وَدَمِّرْ عَلَى مَنْ نَصَبَ لَهُ وَكَذَّبَ بِهِ، وَأَظْهَرْ بِهِ الْحَقَّ، وَأَمْتْ بِهِ الْبَاطِلَ، وَاسْتَنْقِذْهُ بِعِبَادِكَ الْمُؤْمِنِينَ مِنَ الذَّلَّةِ، وَانعشْ بِهِ الْبِلَادَ...: مصباح المتهجد ص 413، كمال الدين ص 513، جمال الأسبوع ص 316، بحار الأنوار ج 53 ص 188.

## پیوستها

۱. كنا عند أبي عبد الله فقال رجل في المجلس: أسأل الله الجنة فقال أبو عبد الله: أنتم في الجنة فاسألوا الله أن لا يخرجكم منها فقالوا: جعلنا فداك نحن في الدنيا؟ فقال: أستم تقرون بإمامتنا؟ قالوا: نعم، فقال: هذا معنى الجنة... المحاسن ج ١ ص ١٦١، بحار الأنوار ٦٨ ص ١٠٢.
٢. نحن صمّ بكم عما جاء به محمّد: البرهان ج ٢ ص ٦٦٤، تفسير التعلبي ج ٤ ص ٣٤١، الدر المنثور ج ٣ ص ١٧٦، فتح القدير ج ٢ ص ٢٩٨.
٣. سوه زمر، آيه ٦٩. الْمُفْضَلُ بْنُ عُقْرَةَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَقُولُ: إِنَّ قَائِمَنَا إِذَا قَامَ أَشْرَقَتْ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا الْإِرْشَادَ لِلْمَفِيدِ ج ٢ ص ٣٨١، الغيبة للطوسي ص ٤٦٨، بحار الأنوار ج ٥٢ ص ٣٢١.
٤. فقال عمر: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَدْ غَلَبَ عَلَيْهِ الْوَجَعُ، وَعِنْدَنَا الْقُرْآنُ، حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ: مسند أحمد ج ١ ص ٣٣٦، صحيح البخاري ج ٧ ص ٩، صحيح مسلم ج ٥ ص ٧٥، السنن الكبرى ج ٣ ص ٤٣٣، صحيح ابن حبان ج ١٤ ص ٥٦١، شرح نهج البلاغة ج ٢ ص ٥٥.
٥. ونحن الصراط المستقيم، ونحن عيبة علمه، ونحن تراجمه وحيه، ونحن أركان توحيده: معاني الأخبار ص ٣٥، بحار الأنوار ج ٢٤ ص ١١٢ (صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ)، يعني محمّداً وذوّيته: معاني الأخبار ص ٣٦، بحار الأنوار ج ٢٤ ص ١١٣ (اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ)، يعني أمير المؤمنين: تفسير العياشي ج ١ ص ٢٤، بحار الأنوار ج ٨٢ ص ٢٣ و ج ٨٩ ص ٢٤٠، وحزبه، وعبية علمه، وحجّته وصراطه ونوره، ورحمة الله وبركاته: عيون أخبار الرضا ج ١ ص ٣٠٥، من لا يحضره الفقيه ج ٢ ص ٦٠٩، تهذيب الأحكام ج ٦ ص ٩٥، وسائل الشيعة ج ١٤ ص ٣٠٩، المزار لابن المشهدي ص ٥٢٣، بحار الأنوار ج ٩٩ ص ١٢٧، جامع أحاديث الشيعة ج ١٢ ص ٢٩٨.
٦. في قوله: «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ»، قال: قولوا- معاشر العباد-: أرشدنا إلى حبّ محمّد وأهل بيته: مناقب آل أبي طالب ج ٢ ص ٢٧١، بحار الأنوار ج ٢٤ ص ١٦، الفدير ج ٢ ص ٣١١، نهج الإيمان لابن جبر ص ٥٣٩.
٧. در زیارت امام حسین(ع) چنین می خوانیم: السلام عليكم يا باب المقام، السلام عليك يا شريك القرآن: المزار لابن المشهدي ص ٤٢٦، و راجع اقبال الاعمال ج ٣ ص ٢٤١، بحار الأنوار ج ٩٨ ص ٣٦٦.

٨. راجع: مسند احمد ج ٢ ص ٥٣.
٩. ولو أن أشياعنا وفقهم الله لطاعته ، على اجتماع من القلوب في الوفاء بالمهد عليهم ، لما تأخر عنهم اليمن بلقائنا ، ولتعجلت لهم ، السعادة بمشاهدتنا ، على حق المعرفة وصدقها منهم بنا ، فما يحبسنا عنهم إلا ما يتصل بنا مما نكرهه ، ولا نؤثره منهم ، والله المستعان ، وهو حسينا ونعم الوكيل: الاحتجاج ج ٢ ص ٣٢٥ ، بحار الانوار ج ٥٣ ص ١٧٦.
١٠. اخرج من ظهر آدم ذريته... فخرجوا كالذر...: الكافي ج ٢ ص ٧، التوحيد ص ٣٣٠، علل الشرايع ج ٢ ص ٥٢٥، مختصر بصائر الدرجات ص ١٥٠، بحار الأنوار ج ٣ ص ٢٧٩، ج ٥ ص ٢٤٥.
١١. فاقروا له بالطاعة و ميز الرسل و الاتبياء و الاوصياء...: تفسير العياشي ج ٢ ص ٤١، البرهان في تفسير القرآن ج ٢ ص ٦١١، بحار الانوار ج ٥ ص ٢٥٨.
١٢. ان الله اخذ ميثاق شيعتنا بالولاية لنا و هم ذر: المحاسن ج ١ ص ١٣٥، الكافي ج ١ ص ٤٣٦، بحار الانوار ج ٥ ص ٢٥٠.
١٣. اما الحوادث الواقعة فارجعوا فيها الى رواة حديثنا: كمال الدين ص ٤٨٤، وسائل الشيعة ج ٢٧ ص ١٤٠.
١٤. راجع: كمال الدين ج ٢ ص ٣٦٨.
١٥. إسحاق بن سعد الأشعري، قال: دخلتُ على أبي محمد الحسن بن علي ٨ وأنا أريد أن أسأله عن الخلف من بعده، فقال لي مبتدئاً: يا أحمد بن إسحاق، إن الله تبارك وتعالى لم يُخلِ الأرض منذ خلق آدم ٧، ولا يُخلِّها إلى أن تقوم الساعة، من حجة الله على خلقه، به يدفع البلاء عن أهل الأرض، وبه يُنزل النيث، وبه يُخرج بركات الأرض. قال: فقلتُ له: يا بن رسول الله، فمن الإمام والخليفة بعدك؟ فنهض ٧ مسرعاً فدخل البيت، ثم خرج وعلى عاتقه غلام كأن وجهه القمر ليلة البدر من أبناء الثلاث سنين، فقال: يا أحمد بن إسحاق، لولا كرامتك على الله عز وجل وعلى حججه ما عرضتُ عليك ابني هذا، إنه سمي رسول الله صلى الله عليه وآله وكتبه، الذي يملأ الأرض قسطاً وعدلاً كما ملئت جوراً وظلماً. يا أحمد بن إسحاق، مثله في هذه الأمة مثل الخضر ٧، ومثله مثل ذي القرنين، والله ليغيبن غيبة لا ينجو فيها من الهلكة إلا من تبتة الله عز وجل على القول بإمامته، وفقه فيها للدعاء بتعجيل فرجه...: كمال الدين ص ٣٨٤، معجم أحاديث الإمام المهدي ج ٤ ص ٢٦٧، أعلام الوري ج ٢ ص ٢٤٨، كشف الغمّة ج ٣ ص ٣٣٣.
١٦. بصائر الدرجات ص ٩٧، قرب الإسناد ص ٥٧، الكافي ج ١ ص ٢٩٤، التوحيد ص ٢١٢، الخصال ص ٢١١، كمال الدين ص ٢٧٦، معاني الأخبار ص ٦٥، كتاب من لا يحضره الفقيه ج ١ ص ٢٢٩، تحف العقول ص ٤٥٩، تهذيب الأحكام ج ٣ ص ١٤٤، كتاب الغيبة للنعماني ص ٧٥، الإرشاد ج ١ ص ٣٥١، كنز القوائد ص ٢٢٢، الإقبال

ياد غريب / ٨٩

بالأعمال ج ١ ص ٥٠٦، مسند أحمد ج ١ ص ٨٤، سنن ابن ماجه ج ١ ص ٤٥، سنن الترمذي ج ٥ ص ٢٩٧،  
المستدرک للحاکم ج ٣ ص ١١٠، مجمع الزوائد ج ٧ ص ١٧، تحفة الأحوذی ج ٣ ص ١٣٧، المعجم الأوسط ج ١  
ص ١١٢، المعجم الكبير ج ٣ ص ١٧٩، نصب الراية ج ١ ص ٤٨٤، كنز العمال ج ١ ص ١٨٧، ج ١١ ص ٣٣٢،  
٦٠٨، تفسير الثعلبي ج ٤ ص ٩٢، شواهد التنزيل ج ١ ص ٢٠٠، الدر المنثور ج ٢ ص ٢٥٩.

١٧. مثل الأمام مثل الكعبة اذ تؤتى ولا تأتى: بحار الانوار ج ٣٦ ص ٣٥٣.

١٨. معاشر الناس، فأمنوا بالله ورسوله والنور الذي أنزل، أنزل الله النور فيّ ثم في عليّ، ثم النسل منه إلى المهدي:  
الاحتجاج ج ١ ص ٧٧، إقبال الأعمال ج ٢ ص ٢٤٧، بحار الأنوار ج ٣٧ ص ١٣٢، معاشر الناس، إني نبيّ وعليّ  
وصيّي، ألا إن خاتم الأنبياء منّا القائم المهدي... روضة الواعظين ص ٩٧، الاحتجاج ج ١ ص ٨٠، التحصين ص  
٥٨٨، بحار الأنوار ج ٣٧ ص ٢١٣، وراجع بحار الانوار ج ٥١ ص ١٥١.

١٩. «تحمله غمامة، واضع يده على منكب ملكين»: كتاب الفتن للمروزي ص ٢٤٧، تاريخ مدينة دمشق ج ١  
ص ٢٢٩.

٢٠. ثم يأتيه النصارى فيقولون: نحن أصحابك، فيقول: كذبتم، بل أصحابي المهاجرون بقرّة أصحاب الملحمة،  
فيأتي مجمع المسلمين: كتاب الفتن للمروزي، ص ٣٤٧.

٢١. «وينزل عيسى بن مريم... فيقول له أميرهم: يا روح الله تقدّم، صلّ»: مسند أحمد ج ٤ ص ٢١٧، تفسير ابن كثير  
ج ١ ص ٥٩٣، الدر المنثور ج ٢ ص ٢٤٣.

٢٢. فيقول: بل صلّ أنت بأصحابك، فقد رضى الله عنك، فإنما بُعثت وزيراً ولم أبعث أميراً: كتاب الفتن للمروزي  
ص ٣٤٧.

٢٣. وقد اقتصر لك على هذا التبييه والطريق مفتوحه الى امامك...: كشف المهجه ص ١٥٤، بحار الانوار ج ٥٣  
ص ٣٠٦.

٢٤. فسلمت عليه بالإمامة، فقال لي: يا أبا الحسن، قد كنا نتوقمك ليلاً ونهاراً، فما الذي أبطأ بك علينا؟ قلت: يا  
سيدي، لم أجد من يدلني إلى الآن. قال لي: لم نجد أحداً يدللك؟ ثم نكث بإصبعه في الأرض، ثم قال: لا ولكنكم  
كثرتم الأموال، وتجبرتم على ضغفاء المؤمنين، وقطعتم الرحم الذي بينكم، فأبي عذر لكم الآن؟ قلت: التوبة  
التوبة، الإقالة الإقالة. ثم قال: يا ابن المهزيار، لولا استغفار بعضكم لبعض لهلك من عليها إلا خواص الشيعة الذين  
تشبه أفعالهم أفعالهم؛ دلائل الإمامة ص ٥٤٢، معجم احاديث المهدي ج ٤ ص ٤٥٦.

دقت كنيده: دو شخصيت و نام «علي بن مهزيار» می خوانند:

اول: علي بن مهزيار که از ياران امام رضا(ع) بوده است. او قبل از تولد امام زمان از دنيا رفت. او بيشتر به اين

٩٠ / ياد غريب

نام مشهور است.

دوم: اين شخصيتي كه زمان غيبت امام زمان را درك کرده است و به فيض حضور امام رسیده است. اسم اصلی او «علي بن ابراهيم بن مهزيار» است. در واقع او پسر برادر علي بن مهزيار مشهور است.

٢٥. كتاب مير مهر نوشته پورسيد آقايي ص ٣٥٣.

٢٦. همان ص ٣٥٥

٢٧. اللَّهُمَّ وَلَا تَسْلِبْنَا الْيَقِينَ لِطَوْلِ الْأَمَدِ فِي غَيْبَتِهِ وَاتَّقِطَاعِ خَيْرِهِ عَنَّا، وَلَا تَنْسِنَا ذِكْرَهُ وَانْتَظَارَهُ، وَالْإِيمَانَ وَقُوَّةَ الْيَقِينِ فِي ظَهْرِهِ، وَالدَّعَاءَ لَهُ وَالصَّلَاةَ عَلَيْهِ، حَتَّى لَا يُفْتَنَّا طَوْلُ غَيْبَتِهِ مِنْ ظَهْرِهِ وَقِيَامِهِ، وَيَكُونَ يَقِينًا فِي ذَلِكَ كَيْفِينَا فِي قِيَامِ رَسُولِكَ صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَمَا جَاءَ بِهِ مِنْ وَحْيِكَ وَتَنْزِيلِكَ، وَقَوْلِ قُلُوبِنَا عَلَى الْإِيمَانِ بِهِ حَتَّى تَسْلِكَ بِنَا عَلَى يَدِهِ مِنْهَاجِ الْهُدَى وَالْحِجَّةِ الْعَظْمَى وَالطَّرِيقَةِ الْوَسْطَى، وَقَوْلِنَا عَلَى طَاعَتِهِ، وَتَبَتُّنَا عَلَى مَتَابَعَتِهِ، وَاجْعَلْنَا فِي حَزْبِهِ وَأَعْوَانِهِ وَأَنْصَارِهِ، وَالرَّاضِينَ بِفِعْلِهِ، وَلَا تَسْلِبْنَا ذَلِكَ فِي حَيَاتِنَا وَلَا عِنْدَ وِفَاتِنَا، حَتَّى تَتَوَقَّأْنَا وَنَحْنُ عَلَى ذَلِكَ غَيْرِ شَاكِّينَ وَلَا نَاكْثِينَ وَلَا مُرْتَابِينَ وَلَا مُكْذِبِينَ. اللَّهُمَّ عَجِّلْ فَرْجَهُ وَأَيِّدْهُ بِالنَّصْرِ، وَانصُرْ نَاصِرِيهِ، وَاخْذِلْ خَاذِلِيهِ، وَدَمِّرْ عَلَى مَنْ نَصَبَ لَهُ وَكَذَّبَ بِهِ، وَأَظْهِرْ بِهِ الْحَقَّ، وَأَمِتْ بِهِ الْبَاطِلَ، وَاسْتَنْقِذْ بِهِ عِبَادَكَ الْمُؤْمِنِينَ مِنَ الذَّلِّ، وَانْعَشْ بِهِ الْبِلَادَ...: مصباح المتعجّد ص ٤١٣، كمال الدين ص ٥١٣، جمال الأسبوع ص ٣١٦، بحار الأنوار ج ٥٣ ص ١٨٨.



1. الاحتجاج على أهل اللجاج ، أبو منصور أحمد بن علي الطبرسي (ت 620 هـ) تحقيق: إبراهيم البهادري ومحمد هادي به، طهران : دار الأسوه، الطبعة الأولى ، 1413 هـ .
2. الإرشاد في معرفه حجج الله على العباد ، أبو عبد الله محمد بن محمد بن النعمان العكبري البغدادي المعروف بالشيخ المفيد (ت 413 هـ) تحقيق : مؤسسه آل البيت ، قم : مؤسسه آل البيت ، الطبعة الأولى ، 1413 هـ .
3. إعلام الوري بأعلام الهدى ، أبو علي الفضل بن الحسن الطبرسي (ت 548 هـ) ، تحقيق : علي أكبر الغفاري ، بيروت : دارالمعرفه ، الطبعة الأولى ، 1399 هـ .
4. الإقبال بالأعمال الحسنه فيما يعمل مرّه في السنه ، أبو القاسم علي بن موسى الحلّي الحسني المعروف بابن طاووس (ت 664 هـ) ، تحقيق: جواد القيومي ، قم : مكتب الإعلام الإسلامي ، الطبعة الأولى ، 1414 هـ .
5. بحار الأنوار الجامعه لدرر أخبار الأئمة الأطهار ، محمد بن محمد تقي المجلسي (ت 1110 هـ) ، طهران : دار الكتب الإسلامية ، الطبعة الأولى ، 1386 هـ .
6. البرهان في تفسير القرآن ، هاشم بن سليمان البحراني (ت 1107 هـ) ، تحقيق : مؤسسه البعثه ، قم : مؤسسه البعثه ، الطبعة الأولى ، 1415 هـ .
7. بصائر الدرجات، محمد بن الحسن الصفّار، (290 ق)، الطبعة الأولى، 1404، منشورات الأعلمي، تهران.
8. تاريخ مدينه دمشق ، علي بن الحسن بن عساكر الدمشقي (ت 571 هـ) ، تحقيق : علي شيري ، 1415 ، بيروت : دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع .
9. التحصين، السيد ابن طاووس، (664 ق)، الطبعة الأولى، مؤسسه دار الكتاب للطباعة النشر، قم.
10. تحف العقول، ابن شعبه الحراني، (القرن الرابع) تحقيق: علي أكبر الغفاري، الطبعة الثانيه، 1404 ق، مؤسه النشر الإسلامي التابعه لجماعه المدرّسين، قم.
11. تحفه الأحوذى، المبار كفورى (1282 ق)، الطبعة الأولى، 1410 ق، دار الكتب العلميه، بيروت لبنان.
12. تفسير ابن كثير، ابن كثير، (774 ق)، تحقيق: يوسف عبد الرحمن المرعشلى، دار المعرفه للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت، 13 .تفسير الثعلبي ، الثعلبي، (ت 427 هـ)، تحقيق: أبو محمد بن عاشور، بيروت : دار إحياء التراث العربى، الطبعة الأولى، 1422 هـ .
14. تفسير العياشى، أبو النضر محمد بن مسعود السلمى السمرقندى المعروف بالعياشى (ت 320 هـ) ، تحقيق : السيد هاشم الرسولى المحلّاتى ، طهران : المكتبه العلميه ، الطبعة الأولى ، 1380 هـ .

15. التوحيد، أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي المعروف بالشيخ الصدوق (ت 381هـ)، تحقيق: هاشم الحسيني الطهراني، قم: مؤسسه النشر الإسلامى، الطبعة الأولى، 1398 هـ.

ص: 91



16. تهذيب الأحكام، الشيخ الطوسي، (460ق)، تحقيق وتعليق: السيد حسن الموسوي، الطبعة الثالثة، 1364 ش، دار الكتب الإسلامية، طهران.
17. جامع أحاديث الشيعة، السيد البروجردي، (1383ق)، المطبعة العلمية، قم.
18. جمال الأسبوع بكمال العمل المشروع، علي بن موسى الحلّي (ابن طاووس) (ت 664 هـ)، تحقيق: جواد القيومي، قم: مؤسسه الآفاق، الطبعة الأولى، 1371 ش.
19. الخصال، أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي المعروف بالشيخ الصدوق (ت 381 هـ)، تحقيق: علي أكبر الغفاري، قم: منشورات جماعه المدرّسين في الحوزه العلميّه.
20. الدرّ المنثور، جلال الدين السيوطي، (911ق)، دار المعرفه للطباعه والنشر، بيروت.
21. السنن الكبرى، البيهقي، (458ق)، دار الفكر للطباعه والنشر والتوزيع، بيروت.
22. الغدير في الكتاب والسنة والأدب، عبد الحسين أحمد الأميني (ت 1390 هـ)، بيروت: دار الكتاب العربي، الطبعة الثالثة، 1387 هـ.
23. الغيبة، الشيخ الطوسي، (460)، الطبعة الأولى، 1411ق، مؤسسه المعارف الإسلامية، قم.
24. الكافي، أبو جعفر ثقه الإسلام محمد بن يعقوب بن إسحاق الكليني الرازي (ت 329 هـ)، تحقيق: علي أكبر الغفاري، طهران: دار الكتب الإسلامية، الطبعة الثانية، 1389 هـ.
25. المحاسن، أبو جعفر أحمد بن محمد بن خالد البرقي (ت 280 هـ)، تحقيق: السيد مهدي الرجائي، قم: المجمع العالمي لأهل البيت، الطبعة الأولى، 1413 هـ.
26. المزار، محمد بن المشهدي، (610)، تحقيق: جواد القيومي، الطبعة الأولى، 1419ق، نشر القيوم، قم.
27. المستدرک علی الصحیحین، أبو عبد الله محمد بن عبد الله الحاكم النيسابوري (ت 405 هـ)، تحقيق: مصطفى عبد القادر عطا، بيروت: دار الكتب العلميّه، الطبعة الأولى، 1411 هـ.
28. المعجم الأوسط، سليمان بن أحمد الطبراني، (360ق)، الطبعة الأولى، 1415ق، دار الحرمين للطباعه والنشر والتوزيع.
29. المعجم الكبير، أبو القاسم سليمان بن أحمد اللخمي الطبراني (ت 360 هـ)، تحقيق: حمدي عبد المجيد السلفي، بيروت: دار إحياء التراث العربي، الطبعة الثانية، 1404 هـ.
30. دلائل الإمامه، محمد بن جرير الطبري، (القرن الرابع)، الطبعة الأولى، 1412ق، مركز الطباعه والنشر في مؤسسه البعثه، قم 31 روضه الواعظين، الفتال النيشابوري، (508ق)، تحقيق: محمد مهدي الخرسان، منشورات الشريف الرضي، قم.

32. سنن ابن ماجه ، أبو عبدالله محمد بن يزيد بن ماجه القزويني ( ت 275 هـ ) ، تحقيق : محمد فؤد عبد الباقي ، بيروت : دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع .

33. سنن الترمذی ( الجامع الصحيح ) ، أبو عيسى محمد بن عيسى بن سوره الترمذی ( ت 279 هـ ) ، تحقيق : عبد الرحمن محمد عثمان ، بيروت : دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع ، الطبعة الثانيه ، 1403 هـ .

34. شرح نهج البلاغه، ابن أبي الحديد، (656ق)، تحقيق: محمد أبو الفضل إبراهيم، مؤسه مطبوعاتي إسماعيليان، قم

ص: 92

بالأوفسيت عن طبعه دار إحياء الكتب العربية.

35. شواهد التنزيل لقواعد التفضيل ، أبو القاسم عبيد الله بن عبد الله النيسابوري المعروف بالحاكم الحسكاني (ق 5 هـ) ، تحقيق : محمد باقر المحمودي ، طهران : مؤسسه الطبع والنشر التابعه لوزاره الثقافه والإرشاد الإسلامى ، الطبعه الأولى 1411 هـ .

36. صحيح ابن حبان، ابن حبان، (354ق)، الطبعه الثانيه، 1414 ق، مؤسسه الرساله، بيروت.

37. صحيح البخارى ، أبو عبد الله محمد بن إسماعيل البخارى (ت 256 هـ) ، تحقيق : مصطفى ديب البغا ، بيروت : دار ابن كثير ، الطبعه الرابعه، 1410 هـ .

38. صحيح مسلم ، أبو الحسين مسلم بن الحجاج القشيري النيسابوري (ت 261 هـ) ، بيروت : دار الفكر ، طبعه مصححه ومقابله على عدّه مخطوطات ونسخ معتمده .

39. علل الشرائع ، أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي المعروف بالشيخ الصدوق (ت 381 هـ) ، تقديم : السيد محمد صادق بحر العلوم ، 1385 هـ ، النجف الأشرف : منشورات المكتبه الحيدريه .

40. عيون أخبار الرضا ، أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي المعروف بالشيخ الصدوق (ت 381 هـ) ، تحقيق : الشيخ حسين الأعلمي ، 1404 هـ ، بيروت : مؤسسه الأعلمي للمطبوعات .

41. فتح القدير الجامع بين فني الروايه والدرايه من علم التفسير ، محمد بن علي بن محمد الشوكاني (ت 1250 هـ).

42. قرب الإسناد، أبو العباس عبد الله بن جعفر الحميري القمي (ت بعد 304 هـ) ، تحقيق : مؤسسه آل البيت ، قم : مؤسسه آل البيت ، الطبعه الأولى ، 1413 هـ .

43. كتاب الغيبه ، الشيخ ابن أبي زينب محمد بن إبراهيم النعماني (ت 342 هـ) ، تحقيق : علي أكبر الغفاري ، طهران : مكتبه الصدوق ، 1399 هـ .

44. كتاب الفتن ، نعيم بن حماد المروزي ، (229ق) ، تحقيق : الدكتور سهيل زكار ، 1414 ق ، دار الفكر للطباعه والنشر والتوزيع ، بيروت.

45. كتاب من لا يحضره الفقيه ، الشيخ الصدوق ، (381ق) ، تصحيح وتعليق : علي أكبر الغفاري ، الطبعه الثانيه ، مؤسسه النشر الإسلامى التابعه لجماعه المدرّسين ، قم .

46. كشف الغمّه ، ابن أبي الفتح الأربلي ، (693ق) ، الطبعه الثانيه ، 1405 ق ، دار الأضواء ، بيروت.

47. كشف المحجّه لثمره المهجه ، أبو القاسم رضی الدين علي بن موسى بن طاووس الحسنی (ت 664 هـ) ، تحقيق : محمد الحسنون ، قم : مكتب الإعلام الإسلامى ، الطبعه الأولى ، 1412 هـ .

48. كمال الدين وتمام النعمه ، الشيخ الصدوق ، (381ق) ، تصحيح وتعليق : علي أكبر الغفاري ، 1405 ق ، مؤسسه النشر الإسلامى التابعه لجماعه المدرّسين ، قم .

49. كنز العمال في سنن الأقوال والأفعال ، علاء الدين على المتقى بن حسام الدين الهندي (ت 975 هـ) ، ضبط وتفسير : الشيخ بكرى حيانى ، تصحيح وفهرسه : الشيخ صفوه السقا ، بيروت : مؤسه الرساله ، الطبعة الأولى ، 1397 هـ .

50. كنز الفوائد ، أبو الفتح الشيخ محمد بن على بن عثمان الكراجكى الطرابلسى (ت 449 هـ) ، إعداد : عبد الله نعمه ، قم : دار

ص : 93

الذخائر، الطبعة الأولى، 1410 هـ .

51. مجمع الزوائد، الهيثمي، (807ق)، الطبعة الأولى، 1408ق، دار الكتب العلمية، بيروت.

52. مختصر بصائر الدرجات، الحسن بن سليمان الحلبي، (القرن التاسع)، انتشارات الرسول المصطفى، قم بالأوفست عن طبعه منشورات المطبعة الحيدرية في النجف الأشرف.

53. مسند أحمد، أحمد بن محمد بن حنبل الشيباني (ت 241 هـ)، تحقيق: عبد الله محمد الدرويش، بيروت: دار الفكر، الطبعة الثانية، 1414 هـ .

54. مصباح المتهجد، أبو جعفر محمد بن الحسن بن علي بن الحسن الطوسي (ت 460 هـ)، تحقيق: علي أصغر مرواريد، بيروت: مؤسسه فقه الشيعه، الطبعة الأولى، 1411 هـ .

55. معاني الأخبار، أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي المعروف بالشيخ الصدوق (ت 381 هـ)، تحقيق: علي أكبر الغفاري، 1379 هـ، قم: مؤسسه النشر الإسلامى التابعه لجماعه المدرسين، الطبعة الأولى، 1361 هـ .

56. معجم أحاديث الإمام المهدي، علي الكوراني، الطبعة الأولى، 1411ق، مؤسسه المعارف الإسلاميه، قم.

57. مناقب آل أبي طالب (مناقب ابن شهر آشوب)، أبو جعفر رشيد الدين محمد بن علي بن شهر آشوب المازندراني (ت 588 هـ)، قم: المطبعة العلمية .

58. نصب الراية، عبد الله بن يوسف الحنفي الزيلعي (ت 762 هـ)، القاهرة: دار الحديث، 1415 ش .

59. نهج الإيمان، علي بن يوسف بن جبر (ق 7 هـ)، تحقيق: السيد أحمد الحسيني، مشهد: مجتمع الإمام الهادي، الطبعة الأولى، 1418 هـ .

60. وسائل الشيعه، محمد بن الحسن الحرّ العاملي (ت 1104 هـ)، تحقيق: مؤسسه آل البيت، قم: مؤسسه آل البيت لإحياء التراث، الطبعة الثانية، 1414 هـ .